

فصل‌نامه علمی جستارنامه ادبیات تطبیقی
سال چهارم، شماره چهاردهم، زمستان ۱۳۹۹

مقایسه تطبیقی مردان اهورایی در شاهنامه و اوستا با تکیه بر خاندان پادشاهی

زینت جهانی^۱، کیمیا تاج‌نیا^۲، اسماعیل اسلامی^۳

چکیده

کوشش فردوسی بر این بوده که با نگهداری نام پهلوانان و شهریان باستانی، آن‌ها را با زبان حماسه به پیش چشم بکشد. فردوسی از روی دل‌بستگی ملی، درون‌مایه‌های اسطوره‌ای و هویت ایرانی را که در خطر فراموشی قرار گرفته بود، به حماسه تبدیل و وارد شاهنامه کرد. شاهنامه چکیده فرهنگ، دین، آداب و رسوم و آرزوهای ملتی در گذر سده‌ها و هزاره‌ها و تأثیر عمیق باورهای دینی، رویدادهای تاریخی و رسوم فرهنگی در تمامی ادوار تاریخی و اجتماعی آن آشکار است. عشق‌ها و نفرت‌ها، پیروزی‌ها و شکست‌ها، غم‌ها و شادی‌ها، خوشی‌ها و ناخوشی‌ها، جنگ‌ها، ستیزه‌ها و آشتی‌ها، همه و همه در حافظه جمعی یک ملت رسوب و ته‌نشین و دستمایه آفرینش اثری شده‌اند که بن‌مایه آن، رویارویی و نبرد اهورا و اهریمن، زشتی و زیبایی، تاریکی و روشنی و ستیز پیوسته نیکان و بدان در پهنه هستی و حماسه است. در شاهنامه و اوستا ما با دو نوع از مردان اهورایی و اهریمنی مواجه می‌شویم. البته عده‌ای از مردان در این دو اثر، چهره‌های متفاوت از یکدیگر دارند و در یکی اهورایی و در دیگری اهریمنی هستند و یا تعیین اهورایی و اهریمنی بودنشان دشوار است. در این پژوهش که به شیوه توصیفی - تحلیلی و روش کتابخانه‌ای تنظیم شده است، نویسنده به مقایسه تطبیقی مردان اهورایی در شاهنامه و اوستا با تکیه بر خاندان پادشاهی پرداخته است. در این بررسی مشخص گردید که پادشاهان اشاره شده در شاهنامه و اوستا به جز گشتاسپ، همگی یکسان هستند و دید کلی فردوسی در شاهنامه نسبت به او با بیانات اوستا متفاوت است.

کلید واژگان: ادبیات تطبیقی، اسطوره، اوستا، پادشاهان، شاهنامه، مردان اهورایی.

۱ دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد جیرفت، دانشگاه آزاد اسلامی، جیرفت، ایران. zjehani02@yahoo.com

۲ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد جیرفت، دانشگاه آزاد اسلامی، جیرفت، ایران. kimia.tajnia@yahoo.com

۳ استادیار گروه ادبیات عرب واحد جیرفت، دانشگاه آزاد اسلامی، جیرفت، ایران. es096262@gmail.com

۱. مقدمه

داستان‌های اساطیری و حماسی از دیرباز معمولاً به صورت شفاهی و سینه به سینه نقل می‌شده است. با گسترش اسلام و نفوذ زبان عربی، کسانی چون فردوسی به منظور حفظ زبان و فرهنگ ایرانی به پا خاستند و برای حفظ این روایات که بخشی از زندگی مردم به شمار می‌رفت، تلاش نمودند.

شاهنامه فردوسی نمونه کاملی از حماسه‌پردازی‌هایی است که در آن روزگار، حکایات آن، دهان به دهان می‌گشته و روایت می‌شده است. به باور پژوهشگران، فردوسی در تدوین شاهنامه از منابع مکتوب موجود در روزگار خود بهره برده است؛ اما قدر مسلم این است که بخش اعظم سروده‌های او برگرفته از روایت‌های شفاهی است که برخی از آن‌ها، در اسطوره‌های مشترک هند و اروپایی یا هند و ایرانی ریشه دارد که بن‌مایه‌های اساسی حماسه ملی ما را تشکیل می‌دهد. این داستان‌ها در دوره‌های کهن به وسیله خنیاگران روایت می‌شده است. پیداست که در روند نقل این روایت‌ها به مرور زمان تحولات و دگرگونی‌هایی صورت می‌پذیرفت و تا زمان سرایش شاهنامه، بسیاری از آن‌ها از شکل نخستین خود خارج گشته و دستخوش تغییرات اساسی شده است.

«اختلافات آشکاری که میان برخی داستان‌های شاهنامه با اوستا و متون پهلوی دیده می‌شود، مؤید این ادعاست. اگرچه شاهنامه بر کتاب‌های زردشتی مبتنی نیست و هم شاهنامه و هم کتاب‌های زردشتی به بیان مهرداد بهار بر روایات بسیار کهن حماسی مبتنی است که در اواخر عصر ساسانی شروع به کتابت آن‌ها شده است» (بهار، ۱۳۷۶: ۱۴۹). تفاوت‌های آشکار میان آن‌ها را نمی‌توان نادیده انگاشت؛ از جمله این روایت‌های متفاوت، روایت مربوط به پادشاهان اساطیری شاهنامه است.

۱-۱. بیان مسئله

در شاهنامه و اوستا ما با دو نوع از مردان اهورایی و اهریمنی مواجه می‌شویم. البته عده‌ای از مردان نیز هستند که در این دو اثر چهره‌های متفاوت از یکدیگر دارند و در یکی اهورایی و در دیگری اهریمنی هستند و یا تعیین اهورایی و اهریمنی بودنشان دشوار است. برای تعیین جایگاه چنین مردانی بنا به اوستا عمل می‌کنیم؛ زیرا شخصیت‌هایی که در اوستا

مقایسه تطبیقی مردان اهورایی در شاهنامه و اوستا با تکیه بر خاندان پادشاهی از آن‌ها یادآوری کرده است؛ به‌طور کامل یا اهورایی یا اهریمنی هستند. قهرمانان ایرانی و بیگانه اگرچه اغلب نام بردار و پرآوازه بوده‌اند؛ اما زندگی و داستان‌هایشان به یکسان در شاهنامه و دیگر آثار ادبی مورد توجه قرار نگرفته است و در نتیجه ماجراهای آنان در کتب مختلف افزوده یا نقص‌هایی یافته است؛ اما به مدد همین منابع مختلف می‌توان تصویری کامل‌تر از نام‌ها و حوادث مربوط به آن‌ها پیدا کرد. در این پژوهش، با روش توصیفی-تحلیلی، خاندان پادشاهان اساطیری در شاهنامه با اوستا با هم مقایسه و موارد اختلاف و تشابه آن بیان شده است. همچنین نویسنده در این پژوهش درصدد آن است تا به این پرسش‌ها پاسخ دهد که پادشاهان اساطیری شاهنامه و اوستا دارای چه ویژگی‌هایی بوده‌اند؟ و موارد تشابه و تفاوت پادشاهان شاهنامه و اوستا در چیست؟

۱-۲. ضرورت و اهمیت تحقیق

با توجه به این‌که هر ملتی سعی دارد که همه اختراعات و اکتشافات نژاد بشر را به اجداد خود منسوب کند و قهرمانان بزرگ اساطیری و حماسی را به نژاد محدود خود نسبت دهد؛ اساطیر مشترک به دنبال شرایط مختلف و مهم‌تر از همه، تحولات مذهبی فرهنگی و پیشرفت تمدن هر ملت به‌صورت حماسه‌هایی درآمدند که با تعمق در آن‌ها می‌توان به سرشت مشترکشان پی برد و تاریخ حماسه‌های ایران از زمانی شروع شد که اقوام آریایی به سرزمین‌های ایران روی آوردند و اسطوره‌های بازمانده اجداد خود را بر اثر تلفیق با فرهنگ بومی از اساطیر همسایه و تحولات فرهنگی اقتصادی سیاسی و اجتماعی به‌صورت حماسه درآوردند. داستان‌های اساطیری و پس از آن حماسه‌های ایرانی که سینه به سینه به وسیله رامشگران منتقل می‌شد، نخستین بار در کتاب اوستا و با نگرش مذهبی تدوین شد. در کتاب اوستا شخصیت‌های اساطیری و ایزدی هند و ایرانی و فراتر از آن هند و اروپایی بر اثر تفکرات یکتاپرستانه دین زرتشت به صورت شاهانی جلوه‌گر شده‌اند؛ که شاید نامی در بین این نژاد داشته و زحمات فراوانی برای آن کشیده بودند؛ تا آن‌جا که نگارنده مطالعه کرده است تاکنون در خصوص پادشاهان اساطیری شاهنامه به‌طور کلی مقایسه‌ای صورت نگرفته است، لذا در این پژوهش درصدد آن هستیم تا موارد افتراق و اشتراک پادشاهان اساطیری شاهنامه و اوستا را با هم مقایسه کنیم.

۱-۳. پیشینه تحقیق

در حوزه مقایسه شخصیت‌های شاهنامه و اوستا، پژوهش‌های بسیاری در قالب کتاب، رساله، پایان‌نامه و مقاله انجام گرفته است و همچنین در رابطه با شاهنامه، پژوهش‌هایی به صورت مجزاً مورد بررسی قرار گرفته است که بدان‌ها اشاره می‌شود:

رضا ستاری و همکاران (۱۳۸۸)، در مقاله «گشتاسپ، هوتوس، کتایون از اوستا تا شاهنامه» در فصل‌نامه پژوهش‌های ادبی، ش ۲۳، به مقایسه گشتاسپ در شاهنامه و اوستا پرداخته است و در این مقاله تلاش شده است تا ضمن معرفی شخصیت گشتاسپ و همسرش به بررسی دوگانگی‌های میان متون مختلف از اوستا تا شاهنامه پرداخته شود.

حسن حیدری (۱۳۹۳)، در مقاله «مقایسه صفات و خویشکاری‌های سروش در شاهنامه با متون مزدیسنی»، در فصل‌نامه کهن‌نامه ادب پارسی، ش ۲، به این نتیجه رسیده است که گزارش شاهنامه با متون مزدایی همسویی اندکی دارد و فردوسی خودآگاه ناخودآگاه تحت تأثیر باورهای ادیان ابراهیمی، در باب ملائک به‌ویژه، جبرئیل است و سروش او ترکیبی از اوصاف دو سنت ایرانی و سامی است.

زهره سرمد (۱۳۹۴)، در مقاله «بررسی وجوه اشتراک و افتراق جمشید و یمه در شاهنامه و اوستا»، در فصل‌نامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی، ش ۴، به این نتیجه رسیده است که داستان زندگی جمشید در اوستا، به اصل اسطوره‌ای خود نزدیک‌تر است و در شاهنامه، به واسطه تأثیر ناقلان مسلمان، تفکرات دینی و مذهبی خود شاعر، هماهنگی با خرد و اعتقاد جامعه، از صبغه حماسی بیشتری برخوردار است.

غلامعلی قربانی (۱۳۷۸)، در پایان‌نامه «چهره‌های مظلوم شاهنامه»، در دوره‌های سه‌گانه شاهنامه مورد بررسی قرار داده است.

بهادر باقری (۱۳۷۳)، در پایان‌نامه «کشوادگان در پهن‌دشت شاهنامه»، به بررسی و معرفی بزرگ‌ترین خاندان پهلوانی شاهنامه پرداخته است.

لاله آشنا (۱۳۹۶)، در پایان‌نامه «بررسی و تحلیل جایگاه رستم و خاندانش در حماسه‌های ایرانی، متون تاریخی پس از اسلام و طومارهای ناقلان»، مطالبی درباره زندگی پرفراز و نشیب رستم و خاندان او آورده است.

مقایسه تطبیقی مردان اهورایی در شاهنامه و اوستا با تکیه بر خاندان پادشاهی محمد معین، (۱۳۸۹)، در کتاب «مزدیسنا و ادب فارسی»، به ذکر نمونه‌هایی از شاهنامه و اوستا به‌طور مختصر اشاره کرده است.

رستگار فسایی، منصور (۱۳۸۸) در کتاب فرهنگ نام‌های شاهنامه، در مورد بعضی از اشخاص که وجود آن‌ها ریشه اوستایی یا فارسی دارد در پانویس صفحات توضیحاتی آورده است. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

هم‌چنین قدمعلی سرآمی (۱۳۸۷)، در کتاب «از رنگ گل تا رنج خار»، به تفصیل به ریخت‌شناسی داستان‌های شاهنامه پرداخته است. آنچه موجب تمایز تحقیق حاضر با پژوهش‌های یاد شده می‌شود؛ این است که تاکنون هیچ پژوهشی در رابطه با مقایسه تطبیقی مردان اهورایی در شاهنامه و اوستا با تکیه بر خاندان پادشاهی صورت نگرفته است؛ بنابراین تحقیق حاضر در این زمینه برای اولین بار صورت می‌گیرد و نوآورانه است.

۲. بحث و بررسی

مردان اهورایی در واقع در داستان شخصیت‌هایی هستند موافق با هنجارهای اجتماع؛ کارهایی که می‌کنند مورد قبول جامعه و برابر با عرف است. آن‌ها شخصیت‌هایی هستند که اصولاً شخصیت‌های سفید نامیده می‌شوند. شخصیت‌های سفید در داستان، عهده‌دار نقش اصلی هستند و در رویارویی با نقش مخالف که غالباً سپاه و اهریمنی است، قرار می‌گیرند. در شاهنامه و اوستا با دو نوع از مردان اهورایی و اهریمنی مواجه می‌شویم؛ البته عده‌ای از مردان نیز هستند که در این دو اثر چهره‌های متفاوت از یکدیگر دارند و در یکی اهورایی و در دیگری اهریمنی هستند و یا تعیین اهورایی و اهریمنی بودنشان دشوار است. برای تعیین جایگاه چنین مردانی بنا بر اوستا عمل می‌کنیم؛ زیرا شخصیت‌هایی که در اوستا از آن‌ها یاد شده همه به‌طور کامل یا اهورایی هستند یا اهریمنی و توضیح درباره علت تغییر بعضی از افراد در شاهنامه را هم در هر مورد، در جای خود ذکر می‌کنیم.

پادشاهان در شاهنامه و اوستا دارای ویژگی‌های متعددی هستند. از مهم‌ترین ویژگی آن‌ها می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: ۱- شاه آرمانی دارای قدرت پیش‌بینی است؛ ۲- هنگامی که شاه تحرک نشان دهد، پیروزی در پی دارد؛ ۳- در جنگ‌ها نیاز به

دلیری و جسارت شاهی جوان است؛ اما در پیروزی و دوران بازسازی نیاز به شاه پیر و آرامش طلب و باتجربه است؛ ۴- با آمدن شاه خوب، کشور را نشاط و شادی فرامی-گیرد؛ ۵- پادشاه هرگز حاضر به مال‌اندوزی در قبال رنج و فقر مردم نیست؛ ۶- شاه بیدادگر و بی‌هنر محرک اجانب برای حمله به کشور است؛ ۷- شاه فرهمند معمولاً نشانه-ای جسمانی که نشانه پیوند او با عوالم آسمانی است، دارد؛ ۸- شاه خوب، پهلوانان را از خانواده خود می‌داند؛ ۹- شاه نازپرورد معمولاً بد از آب درمی‌آید، شاید تنها استثنا منوچهر باشد؛ ۱۰- به‌طور کلی بدعت‌هایی از قبیل اختراع، اکتشاف، برپایی رسوم و آداب و اعیاد، قراردادهای مدنی و غیره به‌وسیله شاهان صورت می‌گیرد. در ادامه به بررسی شباهت و تفاوت‌های پادشاهان اساطیری شاهنامه می‌پردازیم:

۲-۱. تهمورث

۲-۱-۱. اوستا: «تهمورث در اوستا، نام شهریار فرهمندی است که بر هفت‌کشور روی زمین فرمانروایی کرد و بر دیوان و مردمان دروند و جاودان و پریان چیرگی یافت و اهریمن را به کالبد اسبی درآورد و مدت سی سال سوار بر پشت او به کرانه زمین تاخت. نام تهمورث در اوستا با صفت زیناوند (به معنی دارای رزم‌افزار یا مسلح) همراه است. تهمورث پس از هوشنگ، دومین شهریار پیشدادی است و این ترتیب را در اوستا هم می‌بینیم که او پس از هوشنگ دومین کسی است که ایزد ویو (اندروای) را می‌ستاید و از او خواستار کامیابی و پیروزی می‌شود.» (پوردادوود، ۱۳۱۰: ۹۶۵).

در مینوی خرد آمده است: «و از تهمورث زیبا این سود بود که گنای بدکار ملعون (اهرمین) را سی سال باره خود کرد و هفت‌گونه خط دبیری را که آن بدکار پنهان داشته بود، آشکار کرد.» (تفضلی، ۱۳۸۵: ۴۵).

۲-۱-۲. شاهنامه: در شاهنامه او سومین پادشاه پس از کیومرث و هوشنگ است و از مهم‌ترین کارهای او رام کردن دیوان و به بند کشیدن آنان است و به همین دلیل اغلب از او با صفت دیوبند یاد می‌شود. همچنین او نخ‌ریسی، شکار و دوختن لباس را به مردم می‌آموزد. او ماکیان را به میان مردم می‌آورد و به آنان می‌آموزد که چگونه از آنها بهره‌برداری کنند. او اولین کسی است که نوشتن را از دیوان می‌آموزد:

مقایسه تطبیقی مردان اهورایی در شاهنامه و اوستا با تکیه بر خاندان پادشاهی

چنان شاه پالوده گشت از بدی که تابید ازو فره ایزدی
برفت اهرمن را به افسون ببست چو بر تیزرو بارگی برنشست
زمان تا زمان زینش برساختی همی گرد گیتیش برناختی
چو دیوان بدیدند کردار او کشیدند گردن ز گفتار او
(فردوسی، ۱: ۳۷)

با مقایسه تطبیقی تهمورث در شاهنامه و اوستا، روشن می‌گردد که تهمورث شاهنامه، بسیار شبیه تهمورث اوستایی است و هم مانند او فرهمند است، هم دیوان را به بند می‌کشد و بر آنان پیروز می‌شود و هم اهریمن را رام می‌کند و با افسون شکست می‌دهد.

۲-۲. جمشید

۲-۲-۱. اوستا؛ در اوستا از او با نام جم و ینگهان نام برده شده است که وینگهان نام پدر اوست. او یکی از پادشاهانی است که فره به او تعلق می‌گیرد؛ اما سه بار از او گسسته می‌شود و به ترتیب به ایزد مهر، فریدون و گرشاسب نریمان می‌رسد. بنابر گفته اوستا او نخستین کسی از مردمان است که اهورامزدا پیش از زرتشت، دین زرتشتی را بدو عرضه کرد؛ اما او پیامبری را نپذیرفت پس اهورامزدا از او خواست در عوض جهان او را فراخی بخشد و نگهبان آن باشد؛ و او نیز پذیرفت و شهریار زمین شد. در زمان او زمستان‌ها نابود می‌شوند و زمین از رمه و ستوران و مردم پر می‌شود و چون در زمین جای باقی نمی‌ماند به دستور اهورامزدا سه بار زمین را گسترش می‌دهد و برای حفظ مردم از سرما و بلایای طبیعی باز هم به دستور اهورامزدا پناهگاه زیرزمینی ور را می‌سازد و مردم و گیاهان و جانوران و آب‌ها را در آن جای می‌دهد؛ و این پناهگاه به ورجمکرد معروف می‌شود. همان‌طور که می‌بینیم؛ جم یکی از افراد مقدس در دین زرتشتی است که بی‌واسطه با اهورامزدا سخن می‌گوید و به فرمان او کارهایش را انجام می‌دهد. در گاهان فقط یک‌بار از او نام برده شده است و در آن‌جا نیز او را در زمره گناهکاران آورده است.

«نخستین بار در میان مردمان جهان استومند، ویونگهان از من نوشابه برگرفت و این پادشاه بدو داده شد و این بهروزی بدو رسید که او را پسری زاده شد: جمشید خوب رمه، آن فرهمندترین مردمان، آن هور چهر، آن‌که به شهریاری خویش جانوران و مردمان

را بی مرگ و آبها و گیاهان را نخشکیدنی و خوراکها را نکاستنی کرد. به شهریاری جم دلیر، نه سرما بود، نه گرما، نه پیری بود، نه مرگ و نه رشک دیو آفریده. پدر و پسر، هر یک به چشم دیگری پانزده ساله می نمود. چنین بود، هنگامی که جم خوب رمه پسر وینگهان شهریاری می کرد.» (دوستخواه، ۱۳۸۶: ۵).

درباره عاقبت او نیز آمده که توسط اسپیتور (Spityura) از فرستادگان انگر مینو با اره به دو نیم شد. «در پی سلطنت جمشید، دورانی می آید که ضمن آن مردمان در مدت به قرن فناپذیر باقی می ماندند، همچنان فرض بر این است که ضمن آن سه یا چهار طبقه اجتماعی: موبدان، ارتشتاران، کشاورزان و پیشه‌وران را بنیان می نهد و نیز شریعتی را بر اصل ثنویت تدوین می کند؛ اما سرانجام مدعایی که باعث می شود خود را خدا فرض کند، او را بر خود مغرور می سازد؛ معزول و به دست دهاک، انسان- اژدها، کشته می شود.» (موله، ۱۳۸۶: ۱۲۶).

در مینوی خرد، درباره او آمده است: «و از جمشید خوب رمه پسر وینگهان این سودها بود که ششصد سال برای همه آفریدگان اور مزد بی مرگی فراهم آورد؛ و آنان را عاری از درد و پیری و آفت کرد و دوم این که ورجمکرد را ساخت که چون آن باران ملکوسان آید، چنان که در دین پیداست که مردم و آفریدگان دیگر اورمزد خدا بیشتر نابود شوند، آنگاه در ورجمکرد گشاده شود و مردمان و گوسفندان و آفریدگان دیگر اورمزد از آن ور (قلعه) بیرون آیند؛ و جهان را باز آریند؛ و سوم این که پیمان گیتی را که آن نادان بدکار بلعیده بود از شکمش باز آورد؛ و چهارم این که گوسفند را در عوض پیل به دیوان نداد.» (تفضلی، ۱۳۸۵: ۴۵).

۲-۲-۲. شاهنامه: جمشید در شاهنامه نیز کمابیش چهرهای همانند چهره اوستایی خود دارد؛ اما در شاهنامه او فرزند تهمورث است و نام پدر او با اوستا متفاوت است. همچنین علت جدا شدن فره از او غرور و خودستایی و شرک نسبت به خداوند است نه دروغ‌گویی. این شاید به دلیل برخورد دینی و دو دیدگاه مختلف نسبت به گناه است؛ زیرا در دین زرتشتی دروغ‌گویی یکی از بزرگ‌ترین گناهان است. در اسلام نیز دروغ‌گویی گناه بزرگی است؛ اما بزرگ‌ترین گناه شرک است و به همین دلیل این گناه به جمشید نسبت داده شده تا به این ترتیب سرنوشت و عاقبت او موجه جلوه کند.

مقایسه تطبیقی مردان اهورایی در شاهنامه و اوستا با تکیه بر خاندان پادشاهی جمشید در پنجاه سال نخست شاهنشاهی خود به ساختن جنگ‌افزارها برای نابود کردن بدکاران می‌پردازد و در دومین پنجاه سال، از کتان و ابریشم و موی و قز جامه‌های قصب و خز و دیبا می‌سازد و به مردم رشتن و بافتن را می‌آموزد و پیشه‌وران را گرد کرده و بدین سان نیز پنجاه سال از پادشاهی خود را می‌گذرانند. جمشید مردم را به چهار گروه تقسیم می‌کند. آنگاه دیوان را به کار می‌گمارد و ایشان قالب‌هایی برای خشت زدن می‌سازند و با سنگ و گچ دیوارهایی بنا می‌کنند و کاخ‌ها و گرمابه‌ها سازند. سپس به استخراج گوهرها می‌پردازند و پزشکی را به مردم می‌آموزد.

او برای خود تختی کیانی با گوهرهای فراوان می‌سازد که دیوان آن را حمل می‌کنند و روز بر تخت نشستن او را که آغاز سال نو و هرمز فروردین بود نوروز می‌نامند و همه‌ساله آن را جشن می‌گیرند. چون سیصد سال از پادشاهی جمشید می‌گذرد، مردم بی‌مرگ می‌شوند و دیوان از آدمیان فرمان می‌برند. نابودی شکوه جمشیدی از آن هنگام آغاز می‌شود که جمشید مغرور می‌گردد و از راه یزدان سر می‌پیچد و خود را کردگار همه‌چیز می‌خواند. گروهی از سپاهیان جمشید به ضحاک تازی روی می‌نهند و او را پادشاه ایران می‌خوانند و به ایران می‌آورند و جمشید ناگزیر می‌گریزد. تا این که روزی ضحاک او را در دریای چین می‌یابد و با اره به دو نیم می‌کند. (رستگار فسایی، ۱۳۷۹: ۹۰).

یکایک به تخت مهی بنگرید به گیتی جز از خویشتن را ندید
منی کرد آن شاه یزدان‌شناس ز یزدان بی‌پیچید و شد ناسپاس
چنین گفت با سالخورده مهان که جز خویشتن را ندانم جهان
هنر در جهان از من آمد پدید چو من نامور تخت شاهی ندید
جهان را به‌خوبی من آراستم چنانست گیتی که‌جا خواستم
(فردوسی، ۱: ۴۲)

«فردوسی در ضمن روایات در مورد جمشید از ماجرای ساختن و رسخنی نیاورده است. می‌توان پنداشت که تعدی بوده، چون این یکی از روایات مشهور است که در روایات پهلوی، پازند، عربی و دری وجود داشته و شاید ملاحظات دینی وی را وادار به ندیده گرفتن چنین روایت و حادثه مشهوری کرده است.» (رضی، ۱۳۷۶: ۳۳۲).

جمشید در اوستا فرزند وینگهان و در شاهنامه فرزند تهمورث است. علت جدا شدن فره ایزدی از او در اوستا به خاطر دروغ‌گویی و در شاهنامه به خاطر غرور و تکبر بوده است. در اوستا آمده است که نخستین کسی است که اهورامزدا پیش از زرتشت، دین زرتشتی را بدو عرضه کرد و در اوستا و شاهنامه به‌عنوان پادشاه از او نام برده شده است.

۲-۳. زو طهماسب

۲-۳-۱. اوستا: این نام تنها یک بار در اوستا آمده است و از جمله اشونان و پاکانی است که به فروشی (روان پس از مرگ) او در فروردین یشت درود فرستاده شده است. «فروهر پاک‌دین زو از خاندان توماسپ (تهماسب) را می‌ستاییم.» (پورداوود، ۱۳۴۷: ۱۰۳).
۲-۳-۲. شاهنامه: در شاهنامه نیز بخش کوچکی بدین پادشاه اختصاص دارد. مهم‌ترین اتفاق دوره حکومت او برقراری صلح میان ایران و توران است. او پس از مرگ نوذر توسط زال و دیگر پهلوانان ایرانی برای سلطنت انتخاب می‌شود؛ زیرا هم از نژاد فریدون است و هم این‌که هیچ‌یک از فرزندان نوذر، فره ایزدی ندارند؛ ولی او از این ویژگی برخوردار است. در زمان او خشک‌سالی بزرگی اتفاق می‌افتد و همین موضوع، باعث صلح با توران پس از جنگ‌های طولانی بعد از مرگ نوذر می‌شود. در دوره او آرامش نسبی بر ایران حکم فرماست، پس از صلح کم‌کم خشک‌سالی از میان می‌رود و رونق و شکوه جای آن را می‌گیرد.

ز تخم فریدون بجستند چند یکی شاه زیبای تخت بلند
ندیدند جز پور طهماسب زو که زور کیان داشت و فرهنگ گو
(فردوسی، ۲: ۴۳)

در اوستا از طهماسب به‌عنوان یکی از نیکان از او نام برده شده؛ ولی در شاهنامه پادشاهی است که دارای فره ایزدی می‌باشد و در دوران او صلح بین ایران و توران برقرار گردید.

۲-۴. فریدون

۲-۴-۱. اوستا: در اوستا پسر آبتین و از خاندان تواناست. آبتین پدر فریدون، دومین کسی است که در جهان استومند، نوشابه آیینی هوم را از گیاه هوم می‌گیرد و به پاداش

مقایسه تطبیقی مردان اهورایی در شاهنامه و اوستا با تکیه بر خاندان پادشاهی این کار، فریدون بدو داده می‌شود. (اوستا، یسنه، بند ۷: ۱۳۷). او اژدهاک دیو سه پوزه سه کله شش چشم را شکست می‌دهد و دو همسرش را از او می‌گیرد. دومین بار که فر از جمشید گسسته می‌شود به فریدون می‌پیوندد و در پرتو آن پیروزمندترین مردمان می‌شود. در ونیداد سرزمین، چهارمین سرزمین نیک آفریده اهورامزدا، زادگاه فریدون دانسته شده است و در دیگر بخش‌های اوستا نیز «ورن» را جای تمام نیایش‌های فریدون ذکر کرده است. او از کسانی است که فروشی او ستوده شده است و در شمار پاکان است. «فریدون پسر آبتین از خاندان توانا، در سرزمین چهارگوشه ورن، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیشکش آورد و از وی خواستار شد: ای اردویسور آناهیتا ای نیک! ای توان‌ترین، مرا این کامیابی ارزانی دار که من بر اژدهاک پیروز شوم. دو همسرش سنگهوک (Sanghavaka) و ارنوک (Arenavaka) را از او برابم اردویسور آناهیتا او را کامیابی بخشید.» (دوستخواه، ۱۳۸۶، ۳۳: ۳۰۳)

«آن پیروزی که فریدون دلیر داشت، کسی که اژدهاک را فروکوفت، اژدهاک سه پوزه سه کله شش چشم را، آن دروند آسیب‌رسان جهان را، آن زورمندترین دروجی را که اهریمن برای تباه کردن جهان اشه، به پتیارگی در جهان استومند بیافرید.» (همان: ۳۰۴) فروهر پاک‌دین فریدون از خاندان آبتین را می‌ستاییم از برای مقاومت کردن بر ضد تب و لرزه تب. از برای مقاومت کردن بر ضد آزار مار.» (پورداوود، ۱۳۴۷: ۱۰۳).

در بندهش درباره او آمده است: «ضحاک پادشاهی بد فراز کردن گرفت و یک هزار سال پادشاهی بکرد. چون فریدون کشور را بخش کرد، سلم و تور، آنگاه ایرج را کشتند. بسیاری از فرزندان و اعقاب او را از میان بردند. در همان هزاره منوچهر زاده شد و کین ایرج خواست.» (فرنغ دادگی، ۱۳۸۵: ۱۳۹)؛ و «فریدون پانصد سال شاهی کرد. در همین پانصد سال فریدون، ایرج دوازده سال شاهی کرد.» (همان: ۱۵۰). در مینوی خرد نیز آمده: «و از فریدون این سودها بود، مانند زدن و بستن ضحاک بیوراسب که چنان گران گناه بود و بسیار دیو مازندر دیگر را نیز زد و از کشور خونیرس بیرون کرد.» (تفضلی، ۱۳۸۵: ۴۵).

۲-۴-۲. شاهنامه: در شاهنامه نیز فریدون یا آفریدون پسر آبتین است و از نژاد طهمورث. از همان بدو تولد، فر شاهنشاهی از او می‌تایید. مادرش فرانک پس از کشته

شدن پدرش به دست عوامل ضحاک و دیدن در جستجوی او برای یافتن کودک، فریدون را مخفیانه به دنیا می‌آورد و او را با شیر گاوی به نام برمایه بزرگ می‌کند. او در شانزده سالگی به هویت خود آگاه می‌شود و پس از گذشتن از اروندرود بدون کشتی با کمک لشکری از مردم که بر علیه ظلم ضحاک به پیشوایی کاوه آهنگر قیام کرده‌اند، بر ضحاک می‌تازد و او را اسیر می‌کند و در البرزکوه به بند می‌کشد و با دختران جمشید که اسیر دست ضحاک بوده‌اند، ازدواج می‌کند. او صاحب سه پسر به نام‌های سلم و تور و ایرج می‌شود که جهان را بین آن‌ها تقسیم می‌کند؛ اما سلم و تور با نقشه، ایرج را می‌کشند. فریدون نیز برای گرفتن انتقام ایرج از آن‌ها، نبیره او منوچهر را می‌پرورد و سرانجام منوچهر، انتقام نیای خود را می‌گیرد. فریدون پس از این که انتقام ایرج گرفته می‌شود با خیالی آسوده از دنیا می‌رود و حکومت را به نبیره خود منوچهر واگذار می‌کند. داستان فریدون در شاهنامه بسیار کامل و زیباست. فریدون شاهنامه، همانند اوستا، فردی دلیر و فرهمند است و مانند او ضحاک را می‌کشد. در اوستا راجع به فرزندان او و تقسیم کشور و اختلاف و کینه آن‌ها، سخنی در میان نیست و این موضوع در بندهش و متون متأخر دیده می‌شود. به طور کلی در اوستا فقط به اژدهاک کشی فریدون اشاره شده است نه بخش‌های دیگر زندگی او.

همان‌طور که در اوستا دیدیم، داستان گرز فریدون نیز معروف بوده است. در شاهنامه فریدون قبل از آن‌که به جنگ ضحاک برود، از دو برادر خود می‌خواهد تا آهنگران را بیاورند تا گریزی مخصوص برای او بسازند و خود او شکل این گرز شده را برای آن‌ها می‌کشد. این گرز به باد گاو برمایه که به دست ضحاک کشته به شکل سر گاو است و از آن با عنوان گرز گاو سار یا گرز گاو رنگ نام برده می‌شود.

خجسته فریدون ز مادر بزاد جهان را یکی دیگر آمد نهاد
بیالید برسان سرو سهی همی‌تافت زو فر شاهنشهی

(فردوسی، ۱: ۵۷)

در اساطیر ایرانی، چند تن از شاهان نخست میرنده نبودند؛ ولی سپس مرگ بر آن‌ها راه یافت. بر طبق زامیادیش، چنان که در شاهنامه هم آمده است، جمشید میرنده نبود؛ ولی پس از آن که خودستایی کرد و زبان به دروغ آلود، فر ایزدی از او جدا گشت و از آن

مقایسه تطبیقی مردان اهورایی در شاهنامه و اوستا با تکیه بر خاندان پادشاهی پس جمشید میرنده گشت. کیکاووس نیز نخست از زمره بی‌مرگان بود؛ ولی پس از آن‌که از چیرگی بر آسمان بر او راه یافت، فر ایزدی از او گسست و میرنده شد. فریدون نیز نخست بی‌مرگ بود، ولی سپس مرگ بدو راه یافت. سبب راه یافتن مرگ بر فریدون روشن نیست. به گمان «وست» شاید علت آن چنین بود که فریدون، با تقسیم جهان میان پسران خود، تخم کینه را در میان آنان پراگند؛ اما آقای خالقی مطلق بر این عقیده‌اند که شاید علت اصلی، همان تقسیم جهان و سپردن دو بهره از آن به سلم و تور بوده است که برخلاف ایرج از فره ایزدی بهره‌ای نداشتند و در نتیجه دو بهره از جهان به دست فرمانروایان ناسزاوار افتاد. (خالقی مطلق، ۱۳۸۳: ۲۸۰).

با مقایسه فریدون شاهنامه با اوستا روشن می‌گردد که فریدون شاهنامه، همانند اوستا، فردی دلیر و فرهمند است و در هر دو اثر فرزند آبتین می‌باشد. در اوستا در شمار نیکان ولی در شاهنامه از پادشاهان است.

۲-۵- کیخسرو

۲-۵-۱. اوستا: «نام پسر سیاوش و فرنگیس و نبیره کاووس و افراسیاب و یکی از نامدارترین شهریاران و دلاوران در اساطیر و حماسه ایرانیان است. در یشت‌ها بارها با ستایش و بزرگداشت ویژه و با توصیف پهلوان سرزمین‌های ایرانی و استوار دارنده کشور و کین‌خواه سیاوش که ناجوانمردانه به فرمان افراسیاب تورانی کشته شد، از او نام برده شده است. بنابر اساطیر ایران، کیخسرو بر همه کشورهای فرمان می‌راند و جادوان و فرمانروایان ستمکار را برمی‌اندازد. در فروردین یشت ستایش بی‌همانندی درباره او آمده است و فروشی او به‌عنوان فرهمندترین، رخشان‌ترین، دلاورترین و بزرگ‌ترین شهریار ایرانی ستوده می‌شود.» (پورداوود، ۱۳۱۰: ۱۰۳۸).

«کیخسرو پهلوان سرزمین‌های ایرانی و استوار دارنده کشور، در کرانه دریاچه ژرف و پهناور چیچست، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند او را پیشکش آورد؛ و از وی خواستار شد: ای اردویسور آناهیتا ای نیک! ای تواناترین مرا این کامیابی ارزانی دار که من بزرگ‌ترین شهریار همه کشورهای شوم؛ که بر همه دیوان و مردمان دروند و جادوان و پریان و کوی‌ها و کرپهای ستمگار چیرگی یابم؛ که من در درازنای راه

تاخت و تاز، همیشه در تکاپو پیش از همه گردونه‌ها برانم؛ که من و رزماورانم - هنگامی که دشمن تباہکار بدخواه، سواره به رزم می‌شتابد- به دام او نیفتیم اردیسور آناهیتا- که همیشه خواستار زور نیاز کننده و به آیین پیشکش آورنده را کامروا کند- او را کامیابی بخشید.» (دوستخواه، ۱۳۸۶، ۴۹: ۳۰۶).

«در متون پهلوی کیخسرو از جمله جاویدانان است و از کسانی است که در گنگ دژ به سر می‌برد و بر تخت خود در مکانی که از دید پنهان است نشسته است و چون روز رستاخیز نزدیک شود او و سوشیانش یکدیگر را خواهند دید و کیخسرو در شمار پهلوانانی خواهد بود که سوشیانس را در آخرالزمان یاری می‌کنند.» (صفا، ۱۳۸۴: ۵۲۳).

در مینوی خرد آمده است: «و از کیخسرو این سودها بود، چون کشتن افراسیاب و کندن بتکده ساحل دریاچه چیچست و پابرجا ساختن گنگ دز و سوشیانس پیروزگر که مرتب کننده مردگان است، در تنپسین رستاخیز را به یاری او بهتر می‌توان انجام دهد.» (تفضلی، ۱۳۸۵: ۴۶).

۲-۵-۲- شاهنامه: در شاهنامه کیخسرو فرزند سیاوش و فرنگیس دختر افراسیاب است که پس از مرگ او و با پایمردی پیران نزد افراسیاب برای جلوگیری از کشته شدن مادر باردارش به دنیا می‌آید؛ اما توسط پیران به شبانان سپرده می‌شود و به وسیله آنان پرورش می‌یابد. در این زمان دوباره با افراسیاب روبرو می‌شود و به توصیه پیران برای خلاصی از دست او خود را به دیوانگی می‌زند. سرانجام گیو به دنبال او می‌آید. به‌طور مخفیانه و با آمدن گیو به همراه مادرش رهسپار ایران می‌شود و برای گریز از دست سربازان افراسیاب به وسیله فره ایّدی بدون کشتی از رود جیحون می‌گذرد. در ایران پس از گشودن دژ بهمین به فرمان نیای خود کاووس به پادشاهی می‌رسد. دوران حکومت او بسیار طولانی و پر اهمیت است و اتفاقات زیادی در این دوره می‌افتد. او سرانجام موفق به کشتن افراسیاب پلید می‌شود. همچنین از گروهی زره و گرسیوز نیز انتقام می‌گیرد. پس از آن سال‌ها با آرامش و صلح و عدالت بر ایران حکم می‌راند تا این‌که پس از سال‌ها از این حکمرانی خسته و دل‌زده می‌شود و از خداوند می‌خواهد تا او را به جایگاه ابدی‌اش ببرد؛ اما قبل از رفتن، پادشاهی را به‌رغم مخالفت پهلوانان بزرگ کشور به لهراسپ

مقایسه تطبیقی مردان اهورایی در شاهنامه و اوستا با تکیه بر خاندان پادشاهی می‌سپارد و این را به صلاح ایران و ایرانیان می‌داند. مرگ او نیز مرگی عادی نیست؛ زیرا او نمی‌میرد؛ بلکه بنابر گفته فردوسی، زنده به بهشت می‌رود و جاودانه می‌شود. آن‌چه که مسلم است، کیخسرو از شخصیت‌های بسیار مورد علاقه فردوسی بوده است؛ زیرا هیچ‌گاه از او بدگویی نمی‌کند او آرمانی‌ترین شهریار ایران در شاهنامه فردوسی است؛ اما با این حال آقای دکتر حمیدیان معتقدند: «کیخسرو، انسان آرمانی، در یکی دو مورد اگر نگوییم اشتباه دست کم عملکردی نه در حد دلخواه دارد و عجبا که آن دل‌آگاهی معروف او در این باره، گویی از او سلب گردیده است. یکی در مورد سپردن سپاه به طوس که با او کینه و خصومت می‌ورزد و این امر به قتل یگانه برادر کیخسرو منجر می‌شود. مورد دیگر شاید در انتخاب لهراسپ به جانشینی خویش باشد. گو این‌که این را می‌توان ناشی از فقدان کسی دیگر از تخمه شاهان پیشین دانست، چه از یک‌سو کیخسرو فرزند ندارد و از سوی دیگر لهراسپ نیز شاید چندان بد نبوده باشد؛ اما اگر وقایع بعدی را لحاظ کنیم که تماماً در جهت زوال نسل پهلوانان بزرگی همچون رستم و اسفندیار است، شاید گزینش لهراسپ را بر روی هم بتوان انتخابی نا درخور دانست» (حمیدیان، ۱۳۸۳: ۲۱۷).

به نظر نگارنده، انتخاب طوس از طرف کیخسرو عملکردی نادرست نیست؛ زیرا همان‌طور که می‌دانیم کیخسرو در مورد ایرانیان، بسیار رئوف و مهربان است و به همه پهلوانان به شدت علاقه‌مند، به همین دلیل با انتخاب طوس برای این مقام به‌نوعی می‌خواهد تا اندک دلخوری او را، هرچند نابجاست، رفع کند و او را نیز به سوی خود بکشد.

«مهم‌ترین خویشکاری را در درازنای جنگ‌های خونین و پر کین و کشتار ایرانیان و تورانیان، کیخسرو به سرانجام می‌رساند و پایان کار او که نمایشی پیامبرانه و مینوی دارد، در واقع پایان دوره اساطیر کهن ایرانی و بازتاب آن در حماسه ملی ایرانیان است، می‌توان گفت که شهریار کیخسرو با چگونگی شگفت آغاز و پایانش و با آن‌چه در هنگام و هنگامه آن می‌گذرد، نمونه آرمانی شهریار و رهبری کامل و بی‌کم‌وکاست از دیدگاه ایرانیان بوده است و به همین سبب ایرانیان باور داشته‌اند که او جاودان است و

در پایان جهان از آسمان بازخواهد گشت و جاودانه شهریاری خواهد کرد.»
(پورداوود، ۱۳۱۰: ۱۰۳۹).

داستان سفر کیخسرو به جهان باقی آن‌گونه که در شاهنامه می‌بینیم، بدون شک اثر و یا صورت منقلب و واژگونه‌ای از حدیث جاودان بودن کیخسرو در اوستا و آثار پهلوی است. در روایات پهلوی از میان پهلوانانی که بنا بر روایت شاهنامه بدان بیابان رفتند و ناپدید شدند، تنها طوس جنگجو نام برده شده که درجایی خفته است و کیخسرو بر پشت وای (وایو) از نزدیک او می‌گذرد. (صفا، ۱۳۸۴: ۵۲۳).

در شاهنامه آمده که کیخسرو، افراسیاب را به خونخواهی سیاوش، اغریث و نوذر می‌کشد و این با اوستا کاملاً یکسان است. در اوستا فرزندان نیک و توانا به کیخسرو نسبت داده شده است؛ ولی در شاهنامه اثری از فرزند برای او نیست و همین نداشتن فرزند یکی از دلایل او برای سپردن حکومت به لهراسب است. ویژگی‌های کیخسرو بر مبنای سخنان حمیدیان در کتاب «درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی» چنین است: ۱- لینت و صلابت و مهر و قهر را با هم دارد. ۲- آسان‌گیر است؛ اما نه‌چندان که رشته کارها از هم بگسلد. ۳- بخشنده است؛ اما نه مسرف. ۴- شجاع است بدون انتقام. ۵- نه‌تنها شاه آرمانی که انسان نمونه شاهنامه است. ۶- زادش غربانه است و پرورش او همچون دیگر سرافرازان (فریدون و زال و کیقباد) در محیط طبیعی کوهستان و بدون ناز و نعمت. ۷- دارای خلوص در درون و اخلاص در اعتقاد است. ۸- از همان کودکی وجودش خارق عادت است. ۹- سخن فردوسی درباره او اوجی دارد که در باب هیچ‌یک از شاهان نمی‌توان دید. ۱۰- در نخستین دیدار با گیو به صورت جوانی زیبا، نورانی، جامی در دست و دسته گلی بر گیسو و در کنار چشم‌های درخشان توصیف می‌شود؛ یعنی مجموعه‌ای از نیکی و زیبایی. ۱۱- وجود و حکومت او بشارت دگرگونی عظیمی است که همان پیروزی انجامین نیکی بر بدی است. ۱۲- از ضمیر دیگران آگاه است. ۱۳- کیخسرو آمیزه‌ای از تخمه ایرانی و تورانی است. او آمیزه نرمی سیاوش و صلابت افراسیاب است و باید بر هر دو کشور فرمان راند. ۱۴- طبیعت نیز از همان آغاز رام و یار اوست. ۱۵- فردوسی در مقدمه پادشاهی کیخسرو چهار ویژگی انسان آرمانی را برمی‌شمارد: هنر، گوهر، نژاد و خرد و کیخسرو را جامع آن‌ها می‌داند. ۱۶- او در داد و

مقایسه تطبیقی مردان اهورایی در شاهنامه و اوستا با تکیه بر خاندان پادشاهی
 آبادسازی نیز اسطوره است. ۱۷- هنگام بخشش و وقت جنگ گنج و درم نزد او خوار
 است. ۱۸- همواره با آداب و آیین خاصی نیایش می‌کند، سر و تن می‌شوید، جامه نو و
 پاکیزه بر تن می‌کند و دو رخ را بر خاک می‌ساید. ۱۹- هرگز تصمیمی بدون مشورت
 پهلوانان نمی‌گیرد. ۲۰- تدابیر رزمی او عالی و بی‌خلل است. ۲۱- او نه تنها از نبرد تن به
 تن، بلکه از کشتی گرفتن با پهلوان دشمن نیز احساس عار نمی‌کند. ۲۲- فروتن است؛
 حتی آن زمان که پادشاه جهان است. ۲۳- او را باید سرحلقه عارفان ایران و نخستین
 الگوی آن در پیشینه این قوم دانست. ۲۴- فرورفتن او در برف نمونه‌ای از مرگ پیش از
 مرگ را نشان می‌دهد. (حمیدیان، ۱۳۸۳: ۲۱۷).

روانم نباید که آرد منی بداندیشی و کیش آهرمنی
 شوم همچو ضحاک تازی و جم که با سلم و تور اندر آیم به زم
 به یک سو چو کاووس دارم نیا دگر سو چو توران پر از کیمیا
 چو کاووس و چون جادو افراسیاب که جز روی کژی ندیدی به خواب
 (فردوسی، ۵: ۳۸۰)

در شاهنامه و اوستا کیخسرو پسر سیاوش معرفی شده است و جزو نامدارترین شهریاران
 می‌باشد و در هر دو اثر جزو جاویدانان و زنده جاوید می‌باشد. در شاهنامه دارای فره ایزدی
 است. در اوستا از فرزند او صحبت به میان آمده ولی در شاهنامه فرزند ندارد.

۲-۶- کیقباد

۲-۶-۱. اوستا، نام او تنها دو بار در اوستا آمده است؛ یکی در زمانی که او را دارای
 فر دانسته و دیگر هنگامی که بر فروهش او درود فرستاده شده است. او پدر کیا پیوه و
 بنیانگذار سلسله کیانی است. مهرداد بهار می‌نویسد: «خاندان کیانی به دو دسته تقسیم
 می‌شود. از کیقباد تا کیخسرو و از لهراسپ تا پایان کار کیانیان که دسته دوم نیز خود از
 لهراسپ تا بهمن مربوط به خاندان کیانی آسیای میانه و از اردشیر یا همین بهمن تا دارای
 دارایان مربوط به خاندان هخامنشی است.» (بهار، ۱۳۶۲: ۱۵۸). «فر کیانی نیرومند مزدا
 آفریده را می‌ستاییم... فری که به کیقباد پیوست...» (دوستخواه، ۱۳۸۶، ۷۱: ۴۹۸). «فروهر
 پاک‌دین کیقباد را می‌ستاییم.» (پورداوود، ۱۳۴۷: ۱۰۴).

در بندهش درباره او آمده است: «از زاب سه پسر و دختری زاده شد. قباد نابرنای در صندوقی بود. او را به رود بهشتند، به محفظه بیفسرد، زاب بدید، بستد، پرورد و فرزند یافته نام نهاد و کیقباد پانزده سال شاهی کرد.» (فرنبح دادگی، ۱۳۸۵: ۱۵۵).

در مینوی خرد نیز آمده: «و از کیقباد این سود بود که نسبت به ایزدان سپاس‌دار بود و نیکو پادشاهی کرد و پیوند و تخمه کیان از او ادامه یافت.» (تفضلی، ۱۳۸۵: ۴۶).

صفا در تاریخ ادبیات می‌نویسد: «در روایات مذهبی پدر کیقباد معین نیست و گفته‌اند که زاب (زو طهماسب) او را یافت و به فرزندى پذیرفت؛ اما در روایات ملی، سلسله نسب کیقباد معین شده بود و همین روایات ملی است که از طرق مختلف مورد استفاده مورخان اسلامی قرار گرفته در شاهنامه تنها از انتساب کیقباد به فریدون سخن رفته و ظاهراً بر اثر ضیق مقام و اشکالاتی از قبیل آن، نسب نامه او به تفصیل ذکر نشده است.» (صفا، ۱۳۸۴: ۴۹۷).

۲-۶-۲. شاهنامه:

در شاهنامه کیقباد از خاندان فریدون معرفی می‌شود و پس از گرشاسب پسر زو طهماسب صراحتاً به زال و دیگر پهلوانان او را برای جانشینی گرشاسب برمی‌گزینند و رستم را برای آوردن او به البرزکوه می‌فرستند. رستم او را با خود به دربار می‌آورد و او مدتی بر ایران حکم میراند. کیقباد پس از رسیدن به سلطنت به جنگ افراسیاب می‌رود و او را شکست می‌دهد و همین موضوع باعث آشتی جستن پشنگ از او می‌شود. کیقباد به رستم عهد فرمانروایی زابلستان تا سند را می‌دهد. کیقباد در لحظه مرگ پسرش کیکاوس را بسیار نصیحت می‌کند و او را به دادگری سفارش می‌کند. بنا بر شاهنامه او صدسال حکومت می‌کند. او پادشاهی عادل و درستکار است و به مردم بسیار خدمت می‌کند و به عمران و آبادانی می‌پردازد.

«سرسلسله کیانی است. به نظر می‌رسد بازماندگان شاهان به هنگام چیرگی بیداد (عصر گرشاسب) گزیری از زندگی در کوهستان و به صورت مخفی نداشته‌اند. کیقباد با همان سرعتی که پهلوانان در جلوس او به خرج داده‌اند، درست فردای روز تاج‌گذاری عازم نبرد توران می‌شود و افراسیاب و تورانیان را به آنسوی جیحون فراری می‌دهد. پس

مقایسه تطبیقی مردان اهورایی در شاهنامه و اوستا با تکیه بر خاندان پادشاهی از پیروزی وقتی پشنگ به توصیه افراسیاب از او درخواست صلح می‌کند، بزرگوارانه می‌پذیرد. نسبت به همه پهلوانان قدرشناس است. آنچه او پس از صلح با توران و رفتن به پایتخت می‌خواهد، همان‌هاست که شاه آرمانی می‌طلبد: عدل و دادی چنان که پیلی به پشه‌ای زور نگوید و مردم با ناراستی خشم خدای را برنیاگزینند؛ رنج او از تن‌آسانی و کاهلی است و گنج او آنجاست که کشت و ورزی هست؛ سپاهی و شهری در برابر قانون یکسان و دارای حقوق برابرند؛ مردم اگر بدهند و بخورند منت بر او نهاده‌اند. ولی هر که نخورد و مال اندوزد و یا نان از زحمت خویش نجوید، چراگاهش ضبط خواهد شد. شایان توجه است که او در هنگام رفتن به آن جهان درست همان احساس شادی و تحرکی را دارد که وقتی از البرز برای جلوس بر تخت می‌آمد. کیتباد نمونه‌ای خوب از مردان خودساخته و پرورش‌یافته در محیط پاک و مصفا‌ی طبیعت است.» (حمیدیان، ۱۳۸۳: ۲۳۱).

ز تخم فریدون منم کیتباد پدر بر پدر نام دارم به یاد

(فردوسی، ۲: ۵۹)

به شاهی نشست از برش کیتباد همان تاج گوهر بسر برنهاد

(همان، ۲: ۶۲)

بارها سیاوش، کیخسرو و اسفندیار، نژاد خود را به او می‌رسانند و به آن افتخار می‌کنند. داستان کیتباد در شاهنامه نیز مانند اوستا و سایر متون پهلوی کوتاه است. در هر دو اثر دارای فره ایزدی است و به همین دلیل برای سلطنت انتخاب می‌شود.

۲-۷- کیکاووس

۲-۷-۱. اوستا: این نام به دو صورت کاووس و کیکاوس در اوستا آمده است. او نوه کیتباد، پسر کیا پیوه، از پادشاهان خاندان کیانی و فرهمند است. او یکی از شاهان و فرمانروایان نامور و بلندآوازه اساطیری در اوستا و دیگر متن‌های کهن است؛ که از یک سو نماد توانایی و بلندپروازی و از سوی دیگر نمونه سرکشی و نافرمانی و گناهکاری و خیره‌سری در برابر آفریدگار و مثال نابخردی و تندخویی است. پس از جمشید، او

دومین فرمانروا و شهریاری است که فره از او می‌گسلد و در نتیجه به شوربختی دچار می‌شود. (پورد اوود، ۱۳۱۰: ۱۰۲۸).

«کاووس توانا در پای کوه ارزیفیه (Erezifya)، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیشکش آورد و از وی خواستار شد: ای اردویسور آناهیتا ای نیک! ای تواناترین، مرا این کامیابی ارزانی دار که من بزرگ‌ترین شهریار همه کشورهای شوم؛ که بر همه دیوان و مردمان دروند و جاودان و پریان و کوی‌ها و کرپهای ستمکار چیرگی یابم. اردیسور آناهیتا- که همیشه خواستار زور نیاز کننده و به آیین پیشکش آورنده را کامروا کند- او را کامیابی بخشید.» (دوستخواه، ۱۳۸۶: ۳۰۶)

ذبیح‌الله صفا می‌نویسد: «اگرچه سرگذشت کاووس در اوستا روشن نیست؛ ولی در مآخذ پهلوی اطلاعات زیادتری در باب او وجود دارد که به تدریج ابداع شده و یا از روزگاران کهن به یادگار مانده و در ادبیات پهلوی متجلی گشته است.» (صفا، ۱۳۸۴: ۵۰۲).

درباره پادشاهی کیکاوس در بندهش آمده است: «در شاهی کاووس، در همان هزاره، دیوان ستیزه‌گر شدند و او شتر (Ustra) به کشتن آمد و اندیشه کاووس را گمراه کردند تا به کارزار آسمان شد و سرنگون فروافتاد. فره از او گرفته شد. پس به اسب و مرد جهان لگدکوب کردند تا او را به بوم هاماوران، به فریب با پیدایان (اعیان) کیان در بند کردند... تا رستم از سیستان سپاه آراست و هاماوران را گرفت، کاووس و دیگر ایرانیان را از بند گشود و کیکاوس تا رفتن به آسمان هفتادوپنج سال و پس از آن هفتادوپنج سال، روی هم یکصدوپنجاه سال پادشاهی کرد.» (فرنیغ دادگی، ۱۳۸۵: ۱۵۵).

نکته مهم دیگری که در مورد کاووس در متون پهلوی ذکر شده، وصف خانه اوست. در بندهش از این خانه سخن رفته و چنین وصف شده است: «خانه کاووس را گوید که یکی زرین بود که بدو برمی‌نشست؛ دوتا از آبگینه بود که او را اسبستان بود؛ دوتا پولادین بود که او را رمه بدان بود؛ از آن به هرمزهای چشمه آب بی‌مرگ تازد که پیری را چیره گردد؛ زیرا هنگامی که پیرمرد بدین در اندر شود، برای پانزده‌ساله بدان در بیرون آید و مرگ را نیز از میان برد.» (همان: ۱۳۷).

مقایسه تطبیقی مردان اهورایی در شاهنامه و اوستا با تکیه بر خاندان پادشاهی

۲-۷-۲. شاهنامه: شاید بتوان گفت در شاهنامه پس از ضحاک، بدترین شاه ایران زمین کاووس است. او شاهی بی‌خرد و تندمزاج است که همواره با کارهای عجولانه و بدون تفکر خود باعث دردسر ایرانیان می‌شود. اگر بخواهیم فهرستی از کارهای ناشایست او ارائه دهیم بسیار به درازا می‌کشد؛ اما به تعدادی از مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌کنیم: او از روزی که به جای پدر خود کیقباد بر تخت می‌نشیند به همگان ثابت می‌کند که با پدرش بسیار تفاوت دارد. از اولین اشتباهات او رفتن او به مازندران است که به چنگ دیوان مازندران می‌افتد و رستم با مرارت فراوان موفق به نجات او می‌شود. از دیگر اشتباهات او هوس جهانگردی او و رفتن به هاماوران و ازدواج با دختر شاه هاماوران، سودابه و سپس گرفتار شدنش در بند این شاه و باز نجات یافتنش توسط رستم است. اشتباه دیگر او زنده گذاشتن سودابه پس از آگاه شدن به بدکاری و حیله او در مورد سیاوش است که موجب رفتن سیاوش به توران و کشته شدنش در آن‌جا می‌شود. از دیگر اشتباهات او فرمان دادن به بستن دست رستم به دلیل تأخیر او در آمدن به دربار است که البته این اشتباه را به سرعت با پوزش‌خواهی از رستم جبران می‌کند. دیگر اشتباه او نفرستادن نوشدارو برای سهراب است که منجر به مرگ او می‌شود. هرچه از سن و آغاز سلطنت کاووس می‌گذرد کم‌کم از اشتباهات او کاسته می‌شود تا جایی که وقتی رستم سودابه را به خونخواهی سیاوش می‌کشد، او کوچک‌ترین عکس‌العملی از خود نشان نمی‌دهد. همچنین پس از مرگ سیاوش از رفتار خود با او بسیار پشیمان می‌شود و هنگامی که کیخسرو به سلامت به ایران می‌رسد او را عزیز و گرامی می‌دارد و با رضایت کامل حکومت را به او می‌سپارد. کاووس در سال‌های پایانی عمر خود به نیایش خداوند و پوزش‌خواهی از اعمال گذشته‌اش مشغول است.

حمیدیان معتقدند که داوری فردوسی درباره او از همان مقدمه پادشاهی او آشکار است، او شاخ بدی است، رسته از بیخی نیک (کیقباد). او شاهزاده‌ای ناز پرورد در دربار پدر خود است. او برخلاف شاهان ستوده که با سروش هم‌سخن‌اند با دیو در صحبت است و به اغوای او که در هیئت رامشگری مازندری بر او وارد می‌شود، فریفته می‌شود. او مصداق کاملی از تلون احوالی است که البته این عیبی بر شاه است که باید شخصیتی استوار داشته باشد. اگر قاتل سیاوش افراسیاب است به کشتن دهنده او نیز کسی جز

کاووس با تزلزل‌هایش نیست؛ و اوج فلاکت‌ها و تباهی‌های ایران در عصر پهلوانی نیز به همین سبب است. پس از قتل سیاوش دیگر دوران کاووس تمام شده است؛ زیرا تا مدت‌ها از وی نشانی نمی‌بینیم. پیداست که این فترت و فتور در رهبری کشور زمینه‌ساز ظهور کیخسرو رهایی‌بخش می‌شود که باید بیاید تا ایران را از آشفتگی، خشک‌سالی، رنج‌ها و هرج‌ومرج که نشانه چیرگی اهریمن است، برهاند. تا هم مردم توران از آن فرمانروای بدگهر خلاصی یابند و هم ایرانیان از این شاه بی‌هنر. (حمیدیان، ۱۳۸۳: ۲۵۷).

ازان پس چنین کرد کاووس رأی که در پادشاهی بجنبد زجای
(فردوسی، ۲: ۱۲۷)

بدو گفت خوی بدای شهریار ترا مهر سودابه و بدخویی
پراکندی و تخمت آمد ببار از سر بر گرفت افسر خسروی
(همان، ۳: ۱۷۱)

کاووس در اوستا از پادشاهان خاندان کیانی و فرهمند است. از یک سو نماد توانایی و بلندپروازی و از سوی دیگر نمونه سرکشی و گناهکاری در برابر آفریدگار است. پس از جمشید، او دومین فرمانروا و شهریاری است که فره از او جدا می‌شود. ولی در شاهنامه پس از ضحاک، بدترین شاه ایران است.

نکات مهمی که در مقایسه کاووس در اوستا و شاهنامه وجود دارد، این است که چهره او در شاهنامه کاملاً متفاوت از اوستاست. در اوستا او یکی از پادشاهان کیانی و فرهمند است و از کسانی است که فروهشی او ستوده شده است و این‌ها دلیلی نمی‌تواند داشت جز این‌که او را فردی پاک و درستکار دانسته باشند؛ اما در شاهنامه به‌جز سال‌های آخر عمر که گوشه‌نشینی اختیار کرده است، در بقیه سال‌های حکومتش همواره اعمالی ناشایست و نابخردانه از او سر می‌زند؛ به‌طوری‌که بارها و بارها فردوسی او را از زبان پهلوانان نابخرد و کم‌عقل می‌خواند؛ اما شاید بتوان گفت این چهره مقدس کاووس در اوستا، در متون پهلوی نیز تغییر یافته بود. همان‌طور که در بندهش دیدیم او چندان پادشاه مطلوبی نیست. چهره او در شاهنامه هم به چهره پهلوی او بیشتر شبیه است تا چهره اوستایی او.

مقایسه تطبیقی مردان اهورایی در شاهنامه و اوستا با تکیه بر خاندان پادشاهی

۲-۸- کیومرث

۲-۸-۱. اوستا: «نام نخستین بشر آفریده اهورامزدا است. او ششمین آفریده استومند (مادی) آفریدگار است که آفرینش او هفتاد روز به درازا می‌کشد و در واپسین گهنبار (ششمین مرحله آفرینش انجام می‌پذیرد. کیومرث نخستین کسی است که اندیشید و آموزش و منش اهورامزدا را دریافت. از این رو با صفت نخست اندیش» از وی یاد شده است. اهورامزدا مردمان جهان را از تبار او پدید آورد. مشی و مشیانه نخستین مرد و زن جهان) از تخمه بازمانده کیومرث به شکل دوشاخه ریواس از زمین سر برآوردند و سپس پیکر آدمی پذیرفتند. نام این نخستین مرد و زن در اوستای کنونی نیست؛ اما به نوشته دینکرت در چهارداد نسک (یکی از نسک‌های گمشده اوستای کهن) از آنان سخن در میان بوده است.» (دوستخواه، ۱۳۸۶: ۱۰۵۰).

«برحسب منابع اوستایی، کیومرث در شمال می‌زیسته است و صاحب مجمل التواریخ گوید که او را به کوه هندوان مرگ در رسید و برحسب تاریخ بلعمی شهر بلخ دومین جای تجمع کیومرثیان بوده است.» (رضی، ۱۳۷۶: ۱۵۷۹).

کیومرث در اوستا گاهی به صورت «گیه» آمده است که نخستین جزو این نام است. بارها در اوستا فروشی او ستوده شده است. از آن جمله: «فروشی گاو خوب کنش و کیومرث اشون را می‌ستاییم.» (دوستخواه، ۱۳۸۶: ۱۵۹).

دکتر کزازی می‌نویسند: «در نوشته‌های پهلوی اورمزد کیومرث را بر کرانی از رود سپند و آیینی ادائیتیا، در ایرانویچ آفرید و نخستین دام را بر کران‌های دیگر از این رود. نیروهای اهریمنی کیومرث و این دام نمادین را پی کردند و از پای درآوردند... از کیومرث ریواسی رُست و از این ریواس نمادین، نخستین مرد ایرانی، مشی و نخستین زن ایرانی، مشیانه، پدید آمدند.» (کزازی، ۱۳۸۵: ۵). در وزیدگی‌های زادسپرم آمده است: «اورمزد کیومرث را از پیش پاسبانی کرد تا توان او بیشتر شد. روان کیومرث به سبب آمیختگی آفریدگان، از زمین بر آسمان رفت.» (راشد محصل، ۱۳۸۵: ۳۸).

۲-۸-۲. شاهنامه: «یکی از موضوع‌های چشم‌گیر در جهان‌بینی ایرانی موضوع نخستین انسان و نخستین شاه است که شناخته‌شده‌ترین مثال‌های آن کیومرث و

جمشیدند. در شاهنامه کیومرث همه جا نخستین شاه است و نه نخستین انسان، از این رو سرگذشت کیومرث در شاهنامه سرگذشت آغاز جامعه است و نه آغاز زندگی در شاهنامه اهریمن دیگر آن روح خبیث مجرد نیست که بر جهان روشنایی حمله‌ور می‌گشت؛ بلکه او در شمار مردم بد است که بر علیه مردمان نیک، سلیح به دست می‌گیرد و وارد کارزار می‌گردد. نبردی که بر طبق افسانه آفرینش اوستایی میان اهریمن و کیومرث درمی‌گیرد، در شاهنامه به عهده پسران آنها واگذار شده است: پسر اهریمن به نام خزروان در میدان کارزار، سیامک پسر کیومرث را می‌کشد. به همان‌گونه که در بندهش مرگ کیومرث مرحله گذر از یک زندگی سترون به یک هستی بارورست، در شاهنامه نیز با مرگ سیامک و آغاز پادشاهی هوشنگ جامعه از مرحله ساده گردهمایی آدمیان گام به مرحله مدنیت می‌گذارد. گروهی از پژوهندگان گمان کرده‌اند که تفاوت بزرگی که میان کیومرث شاهنامه با کیومرث زرتشتی هست، یک پدیده متأخر و مربوط به دوره اسلامی ایران است و حتی کسانی کیومرث شاهنامه را پرداخته خود فردوسی و یا مأخذ او دانسته‌اند. اتفاقاً دو بیت از سه بیتی که از شاهنامه مسعودی مروزی باقی مانده است، گمان اخیر را به کلی باطل می‌کند. چون بر طبق این دو بیت، کیومرث نخستین پادشاه است که مدت سی سال فرمانروایی کرده است؛ بنابراین در مأخذی که مسعودی مروزی در پایان سده سوم یا آغاز سده چهارم هجری از آن برای نظم شاهنامه خود بهره‌مند گردیده نیز مانند مأخذ فردوسی، کیومرث نخستین شاه بوده است و نه نخستین انسان.» (خالقی مطلق، ۱۳۸۳: ۹۹).

در شاهنامه نام و نشانی از مشی و مشیانه به چشم نمی‌خورد و سیامک پسر کیومرث است. داستان نمادین مشی و مشیانه که داستانی است شگرف و در برون خرد آشوب، در شاهنامه آورده نشده است و تنها از کیومرث چونان نخستین انسان و مرد ایرانی سخن رفته است.» (کزازی، ۱۳۸۵: ۶).

در شاهنامه، کیومرث در کوه‌ها زندگی می‌کند، لباس او و همراهانش پلنگینه است، او دارای فر شاهنشاهی و مدت پادشاهی او سی سال است و همه حیوانات برای او رام هستند. کیومرث برای انتقام از اهریمن به همراه پسر سیامک، هوشنگ به جنگ او می‌رود و پس از شکست دادن اهریمن با آسودگی از دنیا رخت می‌بندد.

مقایسه تطبیقی مردان اهورایی در شاهنامه و اوستا با تکیه بر خاندان پادشاهی پژوهنده نامه باستان که از پهلوانان زند داستان چنین گفت کآیین تخت و کلاه کیومرث آورد و او بود شاه کیومرث شد برجها کدخدای نخستین به کوه اندرون ساخت جای (فردوسی، ۱: ۲۸)

در شاهنامه برخلاف متون زرتشتی و روایاتی که مستقیم و غیرمستقیم به این متون برمی‌گردند، کیومرث نخستین شاه است که نخستین انسان، تنها نقطه مشترک میان کیومرث شاهنامه و کیومرث روایات زرتشتی در توافق بر سر عدد سی است که بر طبق روایات زرتشتی، مدت زندگانی کیومرث و بر طبق شاهنامه مدت پادشاهی اوست. بر طبق بندهش، کیومرث قربانی پیروزی موقتی اهریمن برجها نور می‌گردد و مرگ کیومرث در واقع آفرینش زندگی است.

۲-۹- گشتاسپ

۲-۹-۱. اوستا: به معنی دارنده اسب چموش، دومین شخصیت بزرگ در دین زرتشتی پس از زرتشت است؛ زیرا او پادشاهی است که زرتشت را می‌پذیرد و دین رسمی کشور را مزدپرستی اعلام می‌کند و باعث گسترش این دین می‌شود. آتشکده‌های زیادی می‌سازد و شخصیتی بسیار ستوده و تحسین شده دارد.

در گاهان، زرتشت چهار بار از این فرمانروا نام می‌برد که سه بار آن به گونه‌ی گشتاسپ است و کی به معنی رییس عشیره و فرمانروا، عنوان فرمانروایان دودمان کیانیان است که گشتاسپ نیز یکی از آنان است. به سبب اهمیت فراوانی که در دین زرتشتی برای گشتاسپ و نقش او در استوار سازی و گسترش این دین قائل بوده‌اند، در اوستای کهن، نسکی جداگانه به نام او و در ستایش او وجود داشته که در دینکرت از آن یاد شده است. در اوستای کنونی هم گذشته از گاهان - بارها به نام و ستایش گشتاسپ برمی‌خوریم.» (پوردادوود، ۱۳۱۰: ۱۰۴۵).

از او بیش از همه بزرگان ایرانی در اوستا یاد شده. او فرهمند است و به‌عنوان دوست زرتشت در گاهان از او یاد شده است. او یکی از درست‌باورترین پیروان زرتشت و دین مزدپرستی است و فروشی او چند بار ستوده شده است. او دارای اسبان تیزتک است و با

کمک ایزدان بر دشمنان خود تریاونت (TanOryavant) دژدین و پشن (Pesana) ی دیوپرست و ارجاسپ خیون و اشتاورونت (AslaAurvant) پسر ویسپثورواشتی (VispaAurva) و دریشینیک (Darsinika) ی دیوپرست و سپنیجاوروشک (Spinjauruska) ی دیوپرست پیروز می‌شود و دختران خود همای و واریذکنا (Varibkana) را از سرزمین خیونها به کشور خود بازمی‌گرداند و سرزمین خیونها را برمی‌اندازد. (دوستخواه، ۱۳۸۶: ۳۱۷).

در بندهش آمده که کی‌گشتاسپ قبل از آمدن دین، سی سال و پس از ظهور زرتشت و پذیرفتن دین او، نود سال پادشاهی کرده است که در مجموع صد و بیست سال می‌شود. (فرنیغ دادگی، ۱۳۸۵: ۱۵۶)

در مینوی خرد نیز درباره او آمده: «و از گشتاسپ این سودها بود، مانند پذیرفتن و پرستش بهدین مزدیسنان، بنا به گفتار بغان، اهونور، سخن آفریدگار اورمزد و تباه کردن و شکستن کالبد دیوان و دروجان و خوشی و آسایش آب و آتش و همه ایزدان مینوی و گیتی و پر امید ی نیکان و شایستگان به آرزوی درست، بنا بر پسند خویش و خشنود و شاد ساختن اورمزد و امشاسپندان و آزار دادن اهرمن و زادگانش.» (تفضلی، ۱۳۸۵: ۴۷).

۲-۹-۲. شاهنامه: در دوران حکومت گشتاسپ، زرتشت پیامبر ظهور می‌کند و گشتاسپ به او می‌گردد و برای ترویج دین او می‌کوشد؛ سپس جنگ‌های ایران و توران دوباره آغاز می‌شود و این بار پادشاه توران ارجاسپ است که در اوستا نیز از او به‌عنوان یکی از دشمنان بزرگ گشتاسپ، نام برده شده است. در میانه همین جنگ‌ها زیر برادر دلیر گشتاسپ کشته می‌شود. پس از مدتی گشتاسپ به وسوسه یکی از درباریان خود، گرزم و از ترس این‌که فرزندش اسفندیار بخواهد حکومت او را بگیرد، اسفندیار را زندانی می‌کند. در همین زمان ارجاسپ بار دیگر به ایران حمله می‌کند و لهراسپ را می‌کشد. گشتاسپ هم که متواری شده به ناچار دستور آزادی اسفندیار را می‌دهد. سپس اسفندیار بازمی‌گردد و ارجاسپ را می‌کشد و پس از عبور از هفت‌خوان خواهران خود را آزاد می‌کند؛ اما گشتاسپ باز هم حاضر به سپردن حکومت بدو نیست و پس از آگاه شدن از سرنوشت اسفندیار که مرگ او در سیستان و به دست رستم است، شرط

مقایسه تطبیقی مردان اهورایی در شاهنامه و اوستا با تکیه بر خاندان پادشاهی
واگذاری حکومت به اسفندیار را رفتن او به سیستان قرار می‌دهد و اسفندیار در سیستان
کشته می‌شود. پس از مرگ اسفندیار گشتاسپ از سوی پشوتن، کتایون و دخترانش
همای و به‌آفرید مورد سرزنش قرار می‌گیرد و پس از مدتی از کار خود پشیمان می‌شود
و پسر اسفندیار بهمن را به نزد خود می‌خواند و به حکومت می‌رساند. او نیز مانند
کاووس شاه در اواخر عمر از اعمال خود پشیمان می‌شود و نوه خود را به حکومت
می‌رساند تا ظلمی را که در حق فرزند کرده است، جبران کند، زیرا او نیز مانند کاووس
به‌طور غیرمستقیم باعث مرگ فرزندش شده است؛ اما شاید بتوان گفت گناه او در این
مورد از کاووس هم بیشتر است؛ زیرا جاماسپ برای گشتاسپ پیش‌گویی می‌کند که
مرگ اسفندیار در سیستان اتفاق می‌افتد و گشتاسپ با آگاهی از این موضوع اسفندیار را
به آن‌جا می‌فرستد. از زمان به حکومت رسیدن گشتاسپ تا زمان به زندان انداختن
اسفندیار فردوسی از گشتاسپ‌نامه دقیقی نقل می‌کند و بقیه از آن فردوسی است؛ اما
حتی در قسمت دقیقی هم که شاعری زرتشتی و متعصب است، گشتاسپ به دور از خطا
و اشتباه نیست و بزرگ‌ترین اشتباه او در این قسمت، همان به زندان انداختن اسفندیار
است. در مجموع می‌توان گفت؛ گشتاسپ از دید فردوسی شخصیتی محبوب نیست، زیرا
هم فرزند گران‌مایه خود را می‌آزارد و هم باعث رنجش رستم بزرگ می‌شود. به نظر
می‌رسد در قرون اولیه اسلامی برای مبارزه با موبدان پرقدرت زرتشتی، مسلمانان ایرانی
دست به مبارزه فرهنگی زده بودند و فردوسی نیز که مسلمان شیعه و معتقدی است از
این روش برای مبارزه استفاده می‌کند تا بدین‌وسیله، بزرگ‌ترین و مهم‌ترین پادشاه و
شخصیت دین زرتشت را تخریب کند؛ زیرا او اولین نفری است که پس از زرتشت مورد
تحسین و ستایش زرتشتیان و الگوی رفتاری آنان در اوستا است. زرتشت پیامبری الهی
است و طبق نظر اسلام تمام پیامبران الهی قابل احترام‌اند به همین دلیل فردوسی هیچ‌گاه
از او بدگویی یا به او بی‌احترامی نمی‌کند؛ اما در عوض تا آن‌جا که می‌تواند به گشتاسپ
می‌تازد و او را بی‌آبرو می‌کند و با این کار درصدد تحقیر و تخریب این دین بوده است؛
اما آقای دوستخواه در این باره نوشته است: «در شاهنامه چهره گشتاسپ به کلی با آنچه
در اوستا می‌بینیم، ناسازگار است و در واقع در نقطه مقابل آن قرار دارد. به نظر می‌رسد
که روایت اوستا درباره گشتاسپ نمایشگر باور و برداشت موبدان زرتشتی و حوزه‌های

دینی مزدا پرستان بوده و در برابر آن نقل و روایت دیگری از زندگی وی در میان مردم ایران وجود داشته که در شاهنامه آمده است.» (پورد اوود، ۱۳۱۰: ۱۰۴۶).

بهار نیز می‌نویسد: «در مجموع داستان گشتاسپ در شاهنامه، یکی از موارد معدودی است که انعکاس تاریخی وقایع اجتماعی و تضادهای طبقاتی را حفظ کرده است.» (بهار، ۱۳۷۶: ۱۵۸). پادشاهی گشتاسپ در شاهنامه نیز مانند بندهش صدوبیست سال است.

دو فرزند بودش به کردار ماه	سزاوار شاهی و تخت و کلاه
یکی نام گشتاسپ و دیگر زریر	که زیر آوریدی سر نره شیر
بدیشان بدی جان لهراسپ شاد	وزیشان نکردی ز گشتاسپ یاد
که گشتاسپ را سر پر از باد بود	وزان کار لهراسپ ناشاد بود

(فردوسی، ۶: ۱۰)

گشتاسپ شاهنامه کاملاً با اوستا متفاوت است. او در شاهنامه فردی نادان، عجول و شیفته قدرت و حکومت است و به همین دلیل با پدر و پسر خود درگیر می‌شود. از طرفی از پدرش لهراسپ می‌خواهد که زودتر سلطنت را به او بسپارد و از طرف دیگر خود حاضر به سپردن سلطنت به فرزندش نیست و حتی برای دوام سلطنت خود راضی به مرگ فرزند برومند و شجاعش، اسفندیار می‌شود. در زمان پادشاهی لهراسپ به دلیل این‌که پدرش حاضر نمی‌شود، حکومت را به او واگذار کند، به روم می‌رود و به‌طور ناشناس با کتابیون دختر قیصر روم ازدواج می‌کند. گشتاسپ در روم کارهای بزرگ و شجاعانه‌ای چون کشتن اژدهای بزرگ و گرگ اژدها مانند انجام می‌دهد. سپس به جنگ الیاس دشمن قدیمی قیصر می‌رود و او را نیز شکست می‌دهد تا زمانی که برادرش زریر برای جنگ با قیصر به روم می‌آید و گشتاسپ را می‌شناسد و او و همسرش را به ایران می‌آورد. در این زمان گشتاسپ به خواست پدرش لهراسپ پادشاه ایران می‌شود.

۲-۱۰. لهراسپ

۲-۱۰-۱. اوستا: به معنی دارنده اسب تندرو و نام یکی از فرمانروایان کیانی است. او پدر کی گشتاسپ بزرگ‌ترین و مهم‌ترین پادشاه کیانی در اوستا است. نام او تنها یک‌بار آمده و آن‌جا نیز مقصود گشتاسپ است. درباره خود او و زندگی و دوران حکومتش

مقایسه تطبیقی مردان اهورایی در شاهنامه و اوستا با تکیه بر خاندان پادشاهی
مطلبی در اوستا نیست. زرتشت از آن‌ها چینی می‌خواهد: «ای اردویسور آن‌ها! ای نیک!
ای توان‌ترین مرا این کامیابی ارزانی دار که من کی گشتاسپ دلیر پسر لهراسپ را بر آن دارم
که هم‌اره دینی ببینیشد، دینی سخن گوید و دینی رفتار کند.» (دوستخواه، ۱۳۸۶: ۳۱۷).
«وجود لهراسپ برعکس بیشتر افراد خاندان کیان به وجود تاریخی کمتر نزدیک است
و از دلایل بزرگ بر این مدعی، نخست مذکور نبودن نام او در پشت‌های اساسی و مهم است
و دوم گذشتن از اسم او در آبان‌یشت با نهایت سرعت و بدون توجه زیاد و سوم نیامدن نام
او در گاتاها با آن‌که بنا بر داستان‌های متأخر معاصر زرتشت بود و دین او را پذیرفت و اگر
چنین بود می‌بایست از او نیز مانند بزرگان و نام‌آوران دیگر عصر کی گشتاسپ نامی برده
شود. بدین جهت می‌توان گفت که نام و داستان لهراسپ الحاقی و بعدی است و به قول
استاد کریستن سن برای آن‌که میان سلطنت کی خسرو و کی گشتاسپ ارتباطی حاصل شود،
نام کی لهراسپ در داستان‌ها به میان آمد.» (صفا، ۱۳۸۴: ۵۲۵).

در بندهش نیز چندان توضیحی در مورد او نیست و به سرعت از نام او گذشته
است: «کی خسرو افراسیاب را کشت، خود به گنگ دژ شد و شاهی به لهراسپ داد.» و در
جای دیگری از این کتاب نیز نسب او به کی پیشین نوّه کی قباد می‌رساند. مدت سلطنت او
را نیز بندهش صدوسی سال نوشته است. (فرنیغ دادگی، ۱۳۸۵: ۱۴۰).

در مینوی خرد نیز آمده: «و از کی لهراسپ این سود بود که خوب پادشاهی کرد و
نسبت به ایزدان سپاس گذار بود و اورشلیم جهودان را کند و جهودان را آشفته و پراکنده
کرد و کی گشتاسپ دین پذیرنده از تن او آفریده شد.» (تفضلی، ۱۳۸۵: ۴۷).

۲-۱۰-۲. شاهنامه: در شاهنامه او یکی از پهلوانان دربار کی خسرو و از نوادگان
کی پیشین پسر کی قباد است که کی خسرو پس از ناامیدی از سلطنت، او را به جای
خود به شاهی برمی‌گزیند و این کار با مخالفت پهلوانان بزرگی مانند زال و دیگران
مواجه می‌شود، اما سرانجام آن‌ها او را می‌پذیرند؛ زیرا کی خسرو می‌گوید که صلاح
مملکت در این انتخاب است. در زمان او تقریباً آرامش نسبی بر کشور حاکم است و
تنها درگیری او با پسرش گشتاسپ است که پیش از موعد، خواستار پادشاهی است.
کی خسرو او را از نژاد شاهان و دارای فر کیانی می‌داند. لهراسپ در روز مهر از ماه

مهر تاج گذاری می کند. او پس از بازگشت گشتاسپ از روم و سپردن سلطنت به گشتاسپ به بلخ می رود و در معبد نوبهار به ستایش و نیایش یزدان مشغول می شود و پس از ظهور زرتشت به دین او می گردد و آتشکده ای در بلخ می سازد و همچنان به نیایش می پردازد تا هنگامی که ارجاسپ در نبود گشتاسپ به ایران می تازد و آتشکده بلخ را ویران می کند و لهراسپ را می کشد. در شاهنامه قبل از رسیدن لهراسپ به سلطنت از او در میان پهلوانان سپاه کیخسرو نام برده شده است:

چو لهراسپ و چون اشکش تیزچنگ چو رستم سپهبد دمنده نهنگ
(فردوسی، ۵: ۱۴۳)

دادن کیخسرو پادشاهی را به او

به بیژن بفرمود تا با کلاه بیاورد لهراسپ را نزد شاه
چو دیدش جهاندار برای جست برو آفرین کرد و بگشاد دست
فرود آمد از نامور تخت عاج زسر برگرفت آن دل فروز تاج
به لهراسپ بسپرد و کرد آفرین همه پادشاهی ایران زمین
(فردوسی، ۵: ۴۰۶)

لهراسپ در اوستا پدر کی گشتاسپ بزرگترین و مهمترین پادشاه کیانی است. درباره او و زندگی و دوران حکومتش مطلبی در اوستا نیست. در شاهنامه از او به نیکی یاد شده است. شاید علت توجه فردوسی به لهراسپ و ستایش و تمجید از او همین کم توجهی نسبت به او در اوستا و دیگر متون دینی زرتشتی است؛ زیرا او می خواهد نشان دهد گشتاسپ که زرتشتیان تا این حد او را گرامی می دارند، چندان شخصیت درستی ندارد؛ اما در عوض پدر او لهراسپ که توسط آنان نادیده گرفته می شود، بسیار نیکو صفت و بزرگواری است و بدین ترتیب بار دیگر زرتشتیان را تحقیر کند.

۲-۱۱. منوچهر

۲-۱۱-۱. اوستا: نام او فقط یکبار در فروردینیشتم آمده و از جمله بزرگانی است که فروشی یا فروهر او ستوده شده است: «فروهر پاک دین منوچهر از خاندان ایرج را می ستاییم.» (پورداوود، ۱۳۴۷: ۱۰۴). از اوستا تنها نکته ای که درباره او می توان فهمید این

مقایسه تطبیقی مردان اهورایی در شاهنامه و اوستا با تکیه بر خاندان پادشاهی است که او از خاندان ایرج است و از آنجا که نام او در کنار سایر پادشاهان پیشدادی آمده پس می‌توان گفت او نیز یکی از پیشدادیان است؛ ولی از داستان زندگی او اثری نیست. در بندهش چند جا درباره او اشاراتی شده است؛ از آن جمله زادگاه او را کوهی به نام منوش دانسته. در جای دیگر او را کین‌خواه ایرج از سلم و تور معرفی می‌کند؛ اما افراسیاب او را از ایرانشهر بیرون می‌راند و پسرانش را می‌کشد. درباره نسب او نیز می‌گوید که از ایرج پسر فریدون دو پسر و یک دختر زاده شدند که پسرها را سلم و تور کشتند. «آن دختر را فریدون همی پنهان بکرد تا ده پیوند تا هنگامی که منوش خورشید به بینی از مادر زاده شد. منوش خورشید به بینی خوانده شد؛ زیرا هنگامی که زاده شد، روشنی خورشید به بینی او افتاد. از منوش و خواهر او منوشخورنر، از منوشخورنر و خواهر وی منوچهر زاده شد که سلم و تور را کشت و کین ایرج خواست.»

مدت شاهی منوچهر نیز در بندهش صدویست سال دانسته شده که در این دوره دوازده سال هم افراسیاب شاهی کرده است. نسب زرتشت و تعدادی از موبدان را هم به منوچهر رسانده است. (فرنبرگ دادگی، ۱۳۸۵: ۱۶۰).

در مینوی خرد نیز درباره او آمده است: «و از منوچهر این سودها بود که سلم و تور را به کین‌خواهی ایرج که نیایش بود، بکشت و از آسیب رسانیدن به جهان بازداشت؛ و از زمین پدشخوارگر تا بنگوزگ که افراسیاب گرفته بود، به پیمان از افراسیاب بازستد و به ملکیت ایرانشهر آورد؛ و افزودن دریاچه کانسه که افراسیاب آن را پایمال کرده بود و آب را از آن روان ساخت.» (تفضلی، ۱۳۸۵: ۴۶).

۲-۱۱-۲. شاهنامه: منوچهر نوه ایرج و نبیره فریدون است که فریدون او را با نهایت لطف و علاقه می‌پرورد تا انتقام نیای خود ایرج را از سلم و تور بگیرد و او نیز چنین می‌کند و پس از این انتقام‌گیری فریدون حکومت را به او واگذار می‌کند و خود از دنیا می‌رود. در دوران پادشاهی او داستان سام و فرزندش زال به وقوع می‌پیوندد. در هنگام عاشق شدن زال به رودابه، منوچهر از ستاره‌شناسان می‌خواهد عاقبت این ازدواج را بررسی کنند و آنان نیز آن را خوش‌یمن بیان می‌کنند و نتیجه آن را به دنیا آمدن پهلوانی بزرگ برای ایران عنوان می‌کنند؛ به همین دلیل منوچهر پس از سربلند بیرون آمدن زال از

آزمایش موبدان به این ازدواج رضایت می‌دهد، رستم نیز در زمان پادشاهی منوچهر زاده می‌شود. منوچهر در اواخر عمر فرزندش نوذر را نصیحت می‌کند و به سادگی جهان را بدرود می‌کند. مدت پادشاهی او در شاهنامه نیز مانند بندهش صدویست سال است. ذبیح‌الله صفا دربارهٔ دوران حکومت منوچهر می‌نویسد: «یکی از خصایص دوران سلطنت منوچهر در شاهنامه وجود پهلوانان بزرگی است که پیش‌تر از آنان اثری در شاهنامه نمی‌یابیم. حماسه‌های پهلوانی و توصیفات رزم‌آوران در شاهنامه فی‌الواقع و به تمام معنی از این هنگام شروع می‌شود و پیش از این ما از این‌گونه مجالس رزم در شاهنامه نمی‌یابیم. در عهد منوچهر پهلوانانی از قبیل قارن پسر کاوه، گرشاسپ و سام و نریمان، زال زر و رستم به وجود آمدند که ایرانشهر به یاری و به همت آنان از گزند تورانیان آسوده ماند.» (همان: ۴۷۷).

پس آگاهی آمد بشاه بزرگ ز مهراب و دستان سام سترگ
ز پیوند مهراب و ز مهر زال و زان ناهمالان گشته همال
سخن رفت هرگونه با موبدان به پیش سرافراز شاه ردان
چنین گفت با بخردان شهریار که بر ما شود زین دژم روزگار
(فردوسی، ۵: ۱۴۳)

و سرانجام مرگ زیبای منوچهر پس از نصیحت کردن فرزندش نوذر؛

بگفت و فرود آمد آتش به روی همی زار بگریست نوذر به روی
بی آنکش بدی هیچ بیماری نه از دردها هیچ آزاری
دو چشم کیانی به هم برنهاد بیژمرد و برزد یکی سردباد
شد آن نامور پر هنر شهریار به گیتی سخن ماند زو یادگار
(همان، ۱: ۲۴۹)

منوچهر در اوستا نامش در کنار نام پادشاهان آمده است و داستان زندگی او در اوستا مطلبی بیان نشده است. داستان منوچهر در روایات پهلوی با آنچه در شاهنامه می‌بینیم، اختلاف دارد؛ زیرا در شاهنامه منوچهر پادشاه فاتح بزرگی است که هیچ‌گونه شکستی بر او وارد نمی‌آید و حتی افراسیاب تورانی معاصر و هم‌نبرد او هم نیست و در عصر پسرش نوذر به عرصه می‌آید. (صفا، ۱۳۸۴: ۴۷۶).

مقایسه تطبیقی مردان اهورایی در شاهنامه و اوستا با تکیه بر خاندان پادشاهی

۲-۱۲. نوذر

۲-۱۲-۱. اوستا: در اوستا نامی از او نیست فقط چندبار به خاندان او اشاره شده است: «ویستورو از خاندان نوذر او اردویسور آنها را نوذریان ستودند؛ و هوتوسا دارنده برادران بسیار از خاندان نوذر» (دوستخواه، ۱۳۸۶: ۷۶). پس می‌توان فهمید که او سرسلسله خاندان است. به همین دلیل خاندان بدو منسوب است. در اوستا مستقیماً از این‌که توس فرزند او باشد، نامی برده نمی‌شود. در بندهش راجع به او آمده: «توس فرزند اوست و نوذر یکی از دو پسر منوچهر دانسته شده که در زمان پادشاهی او به دست افراسیاب کشته می‌شود و به پادشاهی نمی‌رسد.» (فرنیغ دادگی، ۱۳۸۵: ۱۲۸).

۲-۱۲-۲. شاهنامه: بر اساس شاهنامه، نوذر پسر منوچهر است که پس از او به سلطنت می‌رسد؛ اما از همان ابتدا تفاوت او با پدرش آشکار است. او شاهی کم‌خرد و تندخو است. به جنگ با افراسیاب پسر پشنگ پادشاه توران می‌رود و با نادانی باعث گرفتار شدن خود و پهلوانان ایران به دست افراسیاب می‌شود. از سوی دیگر سپاه توران به زابلستان حمله می‌کند و زال هنگامی که از مراسم تدفین پدر خود سام فارغ می‌شود، بدانان می‌تازد و آنان را شکست می‌دهد و فرماندهانش شماساس و خزروان را می‌کشد. افراسیاب نیز به تلافی این کار زال، نوذر را که در بند اوست، سر می‌برد و دگر پهلوانان را زندانی می‌کند. در نهایت پهلوانان ایران با شجاعت اغریث و به کمک او آزاد می‌شوند و اغریث نیز به این جرم کشته می‌شود. از نوذر دو پسر بر جای می‌ماند، طوس و گسته که هر دو از پهلوانان بزرگ ایران هستند و در میان جنگ با افراسیاب به دستور نوذر از مهلکه می‌گریزند تا بدین ترتیب زنده بمانند و نسل او ادامه یابد از این دو هیچ‌یک دارای فره ایزدی نیست به همین دلیل زو طهماسب به جانشینی نوذر انتخاب می‌شود و این دو نیز جزو پهلوانان ایران باقی می‌مانند. از او قبل از رسیدن به پادشاهی و در زمان پادشاهی منوچهر نیز از او یاد شده و آن زمانی است که به‌عنوان پیک منوچهر به نزد سام می‌رود تا آوردن زال از البرزکوه را بدو تهنیت بگوید و آنان را به نزد منوچهر بخواند. منوچهر در پایان عمر او را به دادگری و دین‌داری سفارش می‌کند و می‌گوید اگر تورانیان به ایران حمله کردند از سام و زال یاری بگیرد؛ اما نوذر بسیار زود پندهای پدر

را فراموش می‌کند و پس از نشستن به سلطنت بیدادگری آغاز می‌کند. در این هنگام طبقات مختلف اجتماعی از جایگاه خود خارج می‌شوند. او که سلطنت را در خطر می‌بیند از سام یاری می‌خواهد و از اعمال خود پوزش می‌طلبد. پس از پشیمانی نوذر از اعمال گذشته‌اش است که تورانیان به ایران حمله می‌کنند و پس از جنگ‌های طولانی و کشته شدن پهلوانان بسیاری از ایران و توران، ایرانیان شکست‌خورده و نوذر اسیر و کشته می‌شود. (ر.ک. صفا، ۱۳۸۴: ۴۷۷-۴۸۰).

چوسوگ پدر شاه نوذر بداشت از کیوان کلاه کیی بفراشت
به تخت منوچهر بر بار داد بخواند انجمن را و دینار داد
برین برنیامد بسی روزگار که بیدادگر شد سر شهریار
(فردوسی، ۲: ۶)

سوی شاه ترکان رسید آگهی کزان نامداران جهان شد تهی
برآشفست و گفتا که نوذر کجاست کزو ویسه خواهدهمی کینه خواست
چه چاره است جز خون او ریختن یکی کینه نو برانگیختن
ببستند بازوش با بند تنگ کشیدندش از جای پیش نهنگ
بزد گردن خسرو تاجدار تنش را بخاک اندر افگند خوار
شد آن یادگار منوچهر شاه تهی ماند ایران ز تخت و کلاه
(همان، ۲: ۲۶)

در اوستا نامی از نوذر نیست، فقط چندبار به خاندان او اشاره شده است و می‌توان فهمید که او سرسلسله خاندان خود است؛ اما بر اساس شاهنامه، نوذر پسر منوچهر است که پس از او به سلطنت می‌رسد. ذبیح‌الله صفا می‌نویسد: «نوذر چنان که در بندهش دیدیم در عهد منوچهر کشته شد؛ اما بنابر شاهنامه این مرد پس از پدر به پادشاهی نشست و چند گاهی سلطنت راند و با افراسیاب جنگ‌ها کرده و شکست‌ها دیده و سرانجام کشته شده است. در حقیقت قسمت‌های اخیر داستان منوچهر تا حدی شبیه به داستان نوذر در شاهنامه است. از داستان سلطنت نوذر جز در شاهنامه و بعضی مآخذ معدود دیگر سخنی نرفته است و به جای آن میان مرگ یا قتل منوچهر و آغاز پادشاهی

مقایسه تطبیقی مردان هورایی در شاهنامه و اوستا با تکیه بر خاندان پادشاهی زاب (زو طهماسب) شرح سلطنت کوتاه افراسیاب در ایران و ویرانی‌ها و آزارهای او یاد شده است.» (صفا، ۱۳۸۴: ۴۷۶).

۲-۱۳. هوشنگ

۲-۱۳-۱. اوستا: از اوستا راجع به او چنین برمی‌آید: او از اولین فرمانروایان ایرانی است. بزرگ‌ترین شهریار همه کشورهای بوده و بر هفت کشور شهریاری کرده و بر همه متمکاران و دیوان چیرگی یافته است و موفق شده تعداد زیادی از دیوان مازندرانی و بدکاران ورن را نابود کند. فروشی او ستوده شده است. او همه ایزدان را ستایش کرده و برای آنان قربانی می‌آورد و از آنان یاری می‌خواهد. او از فرهمندان است.

در معنی لغوی هوشنگ آمده است: «به معنی کسی که خانه‌های خوب می‌سازد. از او اغلب با صفت پیشداد و پیشدادی یاد شده است. «عنوان پیشداد در اوستا تنها خاص هوشنگ است؛ ولی در مآخذ پهلوی و اسلامی بر دست‌های از شاهان (از هوشنگ تا کیقباد) اطلاق می‌شود و یقیناً این نام را از همین لقب هوشنگ که مؤسس سلسله پیشدادی تصور می‌شده گرفته‌اند.» (صفا، ۱۳۸۴: ۴۱۲).

«هوشنگ پیشدادی در پای کوه البرز بلند زیبای مزدا آفریده او را بستود؛ و از وی خواستار شد ای اشی، نیک بزرگوار! مرا این کامیابی ارزانی دار که بر همه دیوان مزندری چیره شوم؛ که من از بیم دیوان، هراسان و گریزان نشوم؛ که دیوان - ناگزیر از من هراسان و گریزان شوند و از بیم به تاریکی روی نهند. اشی نیک بزرگوار شتابان فرارسید و هوشنگ پیشدادی را کامروا کرد.» (دوستخواه، ۱۳۸۶: ۴۷۳).

«فروهر پاک‌دین هوشنگ دلیر را می‌ستاییم. از برای مقاومت کردن بر ضد دیوهای مازندران و دروغ پرستان ورن (گیلان)، از برای مقاومت کردن بر ضد آزاری که از دیوها سرزند.» (پوردادوود، ۱۳۴۷: ۱۰۴). در مینوی خرد نیز درباره او آمده: «و از هوشنگ پیشدادی این سود بود که از سه بخش دیوان مازندر نابودکننده جهان دو بخش را بکشت» (تفضلی، ۱۳۸۵: ۴۵).

رضی می‌نویسند: «از روی منابع اوستایی، در عصر هوشنگ مهاجرتی سرگرفته و به قول مسعودی هوشنگ به هند اقامت داشته است. هوشنگ در کوه هرا (البرز بزرگ) قربانی می‌داده و زن هوشنگ موسوم به گوزگ یادآور گوزگانان حوالی بلخ است.» (رضی، ۱۳۷۶: ۱۶۹).

۲-۱۳-۲. شاهنامه: در شاهنامه او دومین پادشاه جهان پس از کیومرث است. پدر او سیامک که فرزند کیومرث بود در نبرد با دیوان کشته می‌شود و به همین دلیل کیومرث او را به جانشینی خود برمی‌گزیند. هوشنگ به همراه کیومرث انتقام پدر خود را از دیوان می‌گیرد. او چهل سال سلطنت می‌کند. هوشنگ آتش را کشف و به وسیله آتش آهن را از سنگ استخراج می‌کند و آهنگری و جشن سده را بینان می‌نهد، رودها و جوی‌ها می‌سازد تا آب را از دریاها به چراگاه‌ها بیاورد و کشاورزی کند. ساختن پوشش از پوست و موی حیوانات را به مردم می‌آموزد و به آبادانی شهرها می‌پردازد. پس از او فرزندش طهمورث به سلطنت می‌رسد.

خجسته سیامک یکی پورداشت که نزد نیا جاه دستور داشت
گران‌مایه را نام هوشنگ بود تو گفתי همه هوش و فرهنگ بود
به نزد نیا یادگار پدر نیا پروریده مر او را ببر
(فردوسی، ۱: ۳۱)

هوشنگ در اوستا اولین فرمانروای ایران و بزرگ‌ترین پادشاه جهان است؛ ولی در شاهنامه، دومین پادشاه پس از کیومرث است.

۳. نتیجه‌گیری

از مقایسه تطبیقی مردان اهورایی در شاهنامه و اوستا با تکیه بر خاندان پادشاهی روشن می‌گردد که:

-تهمورث شاهنامه، بسیار شبیه تهمورث اوستایی است و هم مانند او فرهمند است، هم دیوان را به بند می‌کشد و بر آنان پیروز می‌شود و هم اهریمن را رام می‌کند و با افسون شکست می‌دهد.

مقایسه تطبیقی مردان اهورایی در شاهنامه و اوستا با تکیه بر خاندان پادشاهی

- جمشید در اوستا فرزند وینگهان و در شاهنامه فرزند تهمورث است. علت جدا شدن فره ایزدی از او در اوستا به خاطر دروغ‌گویی و در شاهنامه به خاطر غرور و تکبر بوده است.

- در اوستا از زوطهماسپ به عنوان یکی از نیکان از او نام برده شده؛ ولی در شاهنامه پادشاهی است که دارای فره.

- فریدون شاهنامه، همانند اوستا، فردی دلیر و فرهمند است و در هر دو اثر فرزند آبتین می‌باشد. در اوستا در شمار نیکان ولی در شاهنامه از پادشاهان است.

- در شاهنامه و اوستا کیخسرو پسر سیاوش و جزو نامدارترین شهریان و جزو جاویدانان می‌باشند. در اوستا از فرزند او صحبت به میان آمده ولی در شاهنامه فرزند ندارد.

- داستان کیقباد در شاهنامه نیز مانند اوستا و سایر متون پهلوی کوتاه است. در هر دو اثر دارای فره ایزدی است و به همین دلیل برای سلطنت انتخاب می‌شود.

- کاووس در اوستا از پادشاهان خاندان کیانی و فرهمند است. از یک سو نماد توانایی و بلندپروازی و از سوی دیگر نمونه سرکشی و گناهکاری در برابر آفریدگار است. به‌گونه‌ای که فره از او جدا می‌شود؛ ولی در شاهنامه پس از ضحاک، بدترین شاه ایران است. چهره او در شاهنامه کاملاً متفاوت از اوستاست. در اوستا او یکی از پادشاهان کیانی و فرهمند است و از کسانی است که فروهشی او ستوده شده است و این‌ها دلیلی نمی‌تواند داشت جز این‌که او را فردی پاک و درستکار دانسته باشند؛ اما در شاهنامه به‌جز سال‌های آخر عمر که گوشه‌نشینی اختیار کرده است، در بقیه سال‌های حکومتش همواره اعمالی ناشایست و نابخردانه از او سر می‌زند؛ به‌طوری‌که بارها و بارها فردوسی او را از زبان پهلوانان نابخرد و کم‌عقل می‌خواند.

- در شاهنامه برخلاف متون زرتشتی کیومرث نخستین شاه است که نخستین انسان، تنها نقطه مشترک میان کیومرث شاهنامه و کیومرث روایات زرتشتی است که بر طبق روایات زرتشتی، مدت زندگانی کیومرث و بر طبق شاهنامه مدت پادشاهی اوست.

- گشتاسپ شاهنامه کاملاً با اوستا متفاوت است. او در شاهنامه فردی نادان، عجول و شیفته قدرت و حکومت است و به همین دلیل با پدر و پسر خود درگیر می‌شود.

- لهراسپ در اوستا پدر کی گشتاسپ بزرگ‌ترین و مهم‌ترین پادشاه کیانی است. درباره او و زندگی و دوران حکومتش مطلبی در اوستا نیست. در شاهنامه از او به نیکی یاد شده است. فردوسی در شاهنامه به ستایش و تمجید از او پرداخته است.
- در اوستا نام منوچهر در کنار نام پادشاهان آمده است و از زندگی او مطلبی بیان نشده است. داستان منوچهر در روایات پهلوی با آنچه در شاهنامه می‌بینیم، اختلاف دارد.
- در اوستا نامی از نوذر نیست، فقط چندبار به خاندان او اشاره شده است؛ اما بر اساس شاهنامه، نوذر پسر منوچهر است که پس از او به سلطنت رسید.
- هوشنگ در اوستا اولین فرمانروای ایران و بزرگ‌ترین پادشاه جهان است؛ ولی در شاهنامه، دومین پادشاه پس از کیومرث معرفی شده است.

۴. منابع و مأخذ

کتاب‌ها

- ۱- بهار، مهرداد. (۱۳۶۲). پژوهشی در اساطیر ایران، تهران: توس.
- ۲- _____ . (۱۳۷۶). جستاری چند در فرهنگ ایران؛ چ سوم، تهران: فکر روز.
- ۳- پورداوود، ابراهیم. (۱۳۴۷). یشت‌ها، تهران: طهوری.
- ۴- تفضلی، احمد. (۱۳۸۵). مینوی خرد، به کوشش ژاله آموزگار، چ ۲، تهران: توس.
- ۵- حمیدیان، سعید. (۱۳۸۳). درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، چ ۲، تهران: ناهید.
- ۶- حمیدیان، سعید. (۱۳۷۹). شاهنامه فردوسی، تهران: قطره.
- ۷- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۷۲). گل رنج‌های کهن، به کوشش علی دهباشی، تهران: مرکز.
- ۸- دوستخواه، جلیل. (۱۳۸۶). اوستا، کهن‌ترین سروده‌های ملی ایران، ۲ جلد، چ ۱۱، تهران: مروارید.
- ۹- راشد محصل، محمدتقی. (۱۳۸۵). وزیدگی‌های زادسپرم، چ ۲، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- مقایسه تطبیقی مردان اهورایی در شاهنامه و اوستا با تکیه بر خاندان پادشاهی
- ۱۰- رستگار فسایی، منصور. (۱۳۷۹). فرهنگ نام‌های شاهنامه، ۲ جلد، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۱۱- رضی، هاشم. (۱۳۷۶). وندیداد، ترجمه وازه‌نامه، تهران: فکر روز.
- ۱۲- سرامی، قدمعلی (۱۳۹۳)، «از رنگ گل تا رنج خار»، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۳- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۸۴). حماسه‌سرایی در ایران، چ ۷، تهران: امیرکبیر.
- ۱۴- فرنیغ دادگی. (۱۳۸۵). بندهش، به کوشش مهرداد بهار، چ ۳، تهران: توس.
- ۱۵- کزازی، میر جلال‌الدین. (۱۳۸۵). نامه باستان، چ ۵، ۶ ج، تهران: سمت.
- ۱۶- معین، محمد. (۱۳۸۹)، «مزدیسنا و ادب فارسی»، تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۷- موله، م. (۱۳۸۶). ایران باستان، چ ۶، تهران: توس.

مقالات

- ۱- آشنا، لاله (۱۳۹۶)، «بررسی و تحلیل جایگاه رستم و خاندانش در حماسه‌های ایرانی، متون تاریخی پس از اسلام و طومارهای نقالان»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید چمران اهواز.
- ۲- باقری، بهادر (۱۳۷۳)، در پایان‌نامه «کشوادگان در پهن‌دشت شاهنامه»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت مدرس تهران.
- ۳- حیدری، حسن (۱۳۹۳) «مقایسه صفات و خویشکاریهای سروش در شاهنامه با متون مزدیسنی» کهن‌نامه ادب پارسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، س ۲، ش ۵، صص ۱۲۵-۱۴۴.
- ۴- ستاری، رضا و همکاران (۱۳۸۸)، «گشتاسپ، هوتوس، کتایون از اوستا تا شاهنامه»، فصل‌نامه پژوهش‌های ادبی، ش ۲۳، صص ۱۲۷-۱۴۶.
- ۵- سرمد، زهره (۱۳۹۴)، «بررسی وجوه اشتراک و افتراق جمشید و یمه در شاهنامه و اوستا»، فصل‌نامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی، ش ۴، صص ۱۴۱-۱۶۰.
- ۶- قربانی، غلامعلی (۱۳۷۸)، «چهره‌های مظلوم شاهنامه»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه یزد.